

به ویژه خلیج فارس، ماهی بسیار دارد.^۱ از دریاچه ایروان در ارمنستان قزل آلا و ماهی سیم به دست می آید.^۲

صید در رودخانه نیز خیلی پر بار است.^۳ فقط نام یک رودخانه ذکر شده: ارس در ارمنستان. همچنین در برکه ها هم ماهگیری می کنند.

انواعی که خواهان دارد بسیار گوناگون است: قزل آلا، ماهی سفید، سیمپایی - که دوازده اونس طول دارد - خرچنگ که با مشعل صید می شود.^۴ بین خرچنگها نوعی وجود دارد که شبها بالای درخت می روند، و بیشتر درخت توت را ترجیح می دهند، و صبحها به آب برمی گردند.^۵

کورنی لوپرون محل زیست «شیرماهی» را مشخص نمی کند، گونه ای ماهی است که نیمی از بدنش زرد و بقیه سبز آبی است و بالکپایش قرمز است «با گوشت سفید و لطیف». لاک پشت در ایالت شیروان فراوان است.^۶

رودخانه های جنوب نیز خیلی ماهی دارد. پتیس دو لاکروا درباره این مناطق می گوید: «در بندر ریگ... در آب و در سایه صخره ای... از گاز ماهیها در زحمت بودیم، زیرا در دسته های صد تایی به سوی ما می آمدند، آن قدر که خواستیم با دست گرفتیم و آن روز آنها را خوردیم».^۷ صید از سپتامبر تا آوریل است. در این موقع مصب رودها را با پرچینی مسدود می کنند. شاه از اجازه صید ماهی در آمدی هنگفت دارد.^۸

نباید از خاطر بیندازیم که صید منحصراً ماهی است، بلکه مروارید را نیز باید ذکر کرد. محل های مهم ماهگیری خارک و بحرین، در خلیج فارس است. شاهان نه تنها از ماهگیری در آمدی قابل توجه دارند^۹، بلکه مرواریدهای درشت هم متعلق به آنها می شود.^{۱۰}

صید مروارید از مه تا آوریل خیلی پر بار است. از کشتیهای مخصوصی برای این کار استفاده می کنند. مروارید به هندوستان و عربستان فروخته می شود.^{۱۱}

صدف فقط مروارید نمی دهد. در هرمز صدف را نرم می کوبند، گرد آن به مصرف خشک کردن مرکب می رسد.^{۱۲}

۱. تاورنیه، جلد ۱؛ شاردن، جلد ۲، صفحه ۳۳. ۲. شاردن، جلد ۱، صفحه ۸۷؛ جلد ۲، صفحه ۳۳.
 ۳. اولتاریوس، صفحه ۷۳۸. ۴. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۷۴.
 ۵. شاردن، جلد ۲، صفحات ۳۳ - ۳۴. ۶. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۷۴.
 ۷. شاردن، صفحه ۱۱۳. ۸. اولتاریوس، صفحه ۷۳۸.
 ۹. تونو، صفحه ۳۳۷. ۱۰. تاورنیه، صفحه ۱۸.
 ۱۱. تونو، صفحه ۳۳۷. ۱۲. همان مأخذ، صفحه ۲۶۷.

ماهگیری

شهادت مسافران برای ما ایران را سرزمینی توصیف می کند که در آن ماهی فراوان است. فکر کردیم این گواهیها را نسبت به مناطق دسته بندی کنیم.

دریای خزر از دیدگاه تنوع و مقدار ماهی در درجه نخست قرار دارد. از آن ماهی آزاد، اوزون برون، ماهی قنات به رنگ ماهی ارنگه که دودی می کنند.^۱ تن، ماهی سفید، کولی و دیل به دست می آید. خشک یا دودی ماهی صادر می شود.^۲

تورنفر درباره خاویار قضاوت جالبی بر ایمان دارد:

«خاویاری که در ترکیه می فروشند مال دریای سیاه است؛ تمیز نبوده و در خیک ریخته شده است؛ برعکس خاویار دریای خزر را با دقت بسیار درست کرده با نظافت در صندوق می گذارند. در منزل آقای پرسکو^۳ تخم ماهی اوزون برون که در نزدیکی دریای خزر نمک سود شده بود و نیز خاویار نمک سود شده محلی خوردیم، و آنها را عالی تشخیص دادیم^۴ (، سوسیسونهای را که در مارس می درست می کنند بهتر نیست»^۵.

۱. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۶۹. ۲. شاردن، جلد ۲، صفحات ۳۳ - ۳۴.

3. Prescott
 ۴. خاویار معنایش باید تخم اوزون برون باشد که برای صادرات و کنسرو تهیه می شود، در حالی که تخم اوزون برون به مفهوم تخم تازه نمک زده است که در محل تهیه کرده همان موقع خورده می شود.
 ۵. تورنفر، صفحه ۳۹۶.

کرده‌اند.

همچنین ایران دارای چند معدن آنتیموان در کابانان است.^۱ «در کارامانی»^۲ آهن، فولاد و آنتیموان وجود دارد.

معدن نمک بسیار زیاد است: در کوه‌های کلیسان نزدیک قم، در ارومیه، کمره، همدان، نخجوان و نزدیک اصفهان.

دون گارسیاس و تورنفر، دو مسافری هستند که از وضع این معادن و باورهای مردم درباره آنان شگفت‌زده شده‌اند.

دون گارسیاس آنچه را در هرمز دیده شرح می‌دهد: بر فراز بلندترین کوه منطقه عزلتگاهی است. تمامی این کوه تقریباً از نمک تشکیل گردیده، و این عزلتگاه رفته رفته بلند می‌شود، «زیرا قله کوه هر روز رشد می‌کند، از این قرار که مقداری نمک و گوگرد و شوره مرتباً در بطن زمین تولید می‌گردد». عزلتگاه مزبور مورد احترام و پرستش بسیار است.^۳

تورنفر همین پدیده را درباره معادن سه کلیسا در منطقه تفلیس شرح می‌دهد: «آنها بیشتر با تکیه به روایات و نه دلیل منطقی می‌پندارند، که سنگها به گونه‌ای عمودی به علت نظامی درونی، مانند دنبلان و قارچ رشد می‌کند...» لیکن تورنفر به منزله یک دانشمند به ما می‌گوید: «نباید با این پیشداوریها قضاوت کرد بلکه نتیجه‌گیری باید طبق مشاهدات مسلم و حتمی باشد».^۴

تورنفر نکاتی چند راجع به صادرات و اهمیت این معدن نمک می‌افزاید: «نمک را در قطعات بزرگ مثل سنگ در معادن ما می‌برند و دو قطعه از آنها را روی یک گاو می‌گذارند. گاهی این حیوانات را که در جاده‌ها در پی هم روانند می‌بینیم». این معادن «بی‌آنکه تمام شدنشان باشد برای تمام ایران کافی است».^۵

منظره این معدن، مانند توده‌ای نمک است «که در تابش خورشید قسمتهایی از آن که با خاک پوشیده نشده، چون صخره‌ای تیره‌ای می‌درخشند».^۶

شاردن به معادن گوگرد و شوره در کوه دماوند اشاره دارد.^۷ همچنین در کنگو (نزدیک خلیج

۱۰

ثروت‌های کانی

عمداً واژه ثروت‌ها را به کار برده‌ایم، زیرا در حقیقت گفتارمان در این خصوص است. گزارش راویان راجع به مجموعه کانیها کم و بیش کامل است، به نظرمان رسید مقایسه آنها با یکدیگر ملال‌انگیز گردد.

سخن ما بیشتر درباره تعیین موضع و موقعیت منابع زیرزمینی است.

آهن در کابانان (Cahanan) (خاییس - Ukabis)^۱، تبریز و ایروان^۲، در کتز (Kestze) (گنجه)، دربند، ماسوله، گیلان وجود داشته، در نیریز به فولاد تبدیل می‌شود.^۳

معادن گرگان، ماد شمالی، پارتیه و باکتریان آهن فراوان می‌دهد لیکن از آهن انگلیس خلوص کمتری دارد؛ در عین حال فولادی درست می‌کنند که چون الماس سخت و چون شیشه شکننده است، برای استفاده آن را با فولاد هندی در هم می‌آمیزند.^۴

مس در کرمان^۵ و خراسان استخراج می‌شود. «اگر با مسی که از غرب می‌آید مخلوط نکنند خشن و خشک است و به دشواری می‌توان با آن کار کرد»^۶، و نیز از ساری، گرگان، باکتریان و قزوین این فلز به دست می‌آید.^۷

سرب در کرمان و یزد پیدا می‌شود.^۸ برخی از مسافرین به وجود آن، بدون ذکر محل اشاره

۱. پوتیه، صفحه ۹۲. ۲. پدر رافائل دومان، صفحه ۱۴.

۳. اولتاریوس، صفحات ۵۲۳ - ۵۲۴. ۴. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۲.

۵. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۱۰ - ۱۱. ۶. پدر رافائل دومان، صفحه ۱۲.

۷. همان مأخذ، صفحات ۲۲ - ۲۳. ۸. همان مأخذ، صفحات ۲۲ - ۲۳.

۱. پوتیه، صفحه ۹۲.

۲. شاردن.

۳. دون گارسیاس.

۴. تورنفر، صفحات ۳۲۷ - ۳۲۸.

۵. همان مأخذ، صفحه ۳۳۷.

۶. همان مأخذ.

۷. شاردن، جلد ۲ صفحات ۲۲ تا ۲۴.

فارس)^۱، این کانیا وجود داشته و همانجاست که باروت برای توپ ساخته می‌شود.^۲ برخی از مسافران به مصالح ساختمانی توجه داشته‌اند: سنگهای سیاه^۳، که به صورت ورق تهیه می‌کنند، مانند سنگ لوح است و نمای مرمری دارد.^۴

شاردن سنگهایی پوشیده از زاج و گوگرد را ذکر کرده است، که سختی و استحکامشان زیاد بوده و برای سنگ ساختمانی به کار می‌رود.^۵ اما سنگ مرمر، محل آن را در همدان، ساری و سوسیان می‌داند که همراه با سنگ لوح و سنگ ساختمان است.

مرمر به رنگهای سفید، قرمز یا سیاه است. مانند سنگ لوح ورق می‌شود. زیباترین آن مال تبریز است، شفاف چون سنگ بلور، سفید با رگه سبز، مانند یشم سبز، که به سهولت تراش می‌خورد.^۶ اولتاریوس زیبایی مرمر تبریز را تصدیق داشته، می‌افزاید که تبریز تا دریای خزر هشت روز راه است، لیکن به عقیده وی معدنی که تمام مرمر ساختمانی کشور را تأمین می‌کند در قزوین و در دامنه الوندکوه قرار دارد. می‌گوید سنگهای خاصی بین پیرماراس و شماخی وجود دارد، که از درخشش آنها چشم خیره می‌شود. این سنگ شفاف و درخشنده است. در تابش آفتابی خوب این کوه چون توده‌ای الماس به نظر می‌رسد.^۷

پدر رافائل دومان نیز در نقاط مختلف با دیدن سنگهای گوناگون چون سنگ لاجورد، سنگ بلور... تالک... یشم ختایی، مرمر زرد و غیره به شگفتی آمده...^۸

فلزات بهادر نیز بر تخیل راویان ما اثر گذاشته است، لیکن فقط به آنچه از کانه‌ها خارج شده بوده توجه داشته‌اند؛ بنابراین باید به چند اشاره مبهم اکتفا کنیم: چند معدن طلا در کاشان و قزوین^۹؛ معادن طلا و نقره تبریز به دلیل کمبود هیزم قابل استخراج نیست.^{۱۰} پدر رافائل دومان هنگامی که از این کانیا صحبت می‌کند از خود می‌پرسد، تصنیف اینها با پرداخت زغال که اینجا خیلی گران است و کارگر آیا صرف می‌کند؟...^{۱۱}

این نکته بسیار مهم است: زغال سنگ گران است. در حقیقت هیچ اشاره‌ای درباره معادن آن نیافتیم و امکان دارد ایران زغال سنگ نداشته و آن را وارد می‌کرده است.

سنگهای قیمتی با تحسین یاد شده است. شاردن می‌پندارد که غنی‌ترین معادن از این لحاظ

۱. تونو، صفحه ۳۴۰.
۲. همان مأخذ، صفحه ۲۰۷.
۳. همان مأخذ، صفحه ۱۴۰.
۴. همان مأخذ، صفحه ۳۴۰.
۵. شاردن.
۶. شاردن، جلد ۲، صفحات ۲۲ - ۲۴.
۷. اولتاریوس، صفحه ۸۰۷.
۸. همان مأخذ.
۹. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۱۰ - ۱۸.
۱۰. اولتاریوس، صفحات ۵۲۳ - ۵۲۴.
۱۱. پدر رافائل دومان، صفحه ۱۳.

معادن فیروزه خراسان و نیشابور است.^۱ اولتاریوس فیروزه را زیباترین سنگ قیمتی ایران می‌داند.^۲ مارکوپولو از فیروزه و زیبایی استثنائی یاقوت و لاجورد بدخشان حرف می‌زند.^۳

اطلاعات ما درباره روشهای استخراج بسیار اندک است. شاردن فقط گفته استخراج کانیا، با توجه شاه‌عباس کبیر خیلی گسترش یافته است.^۴ تاورنیه این نظریه را تأیید کرده است: استخراج این معادن توسط محمدبیک خواجه سالار دربار به طرز قابل توجه توسعه یافته است، همچنین وی به ماشینهای یدرولیک علاقه دارد و برای آن از مهندسین فرانسوی کمک خواسته است. شاه عباس دوم به او غضب کرد ولی بعداً توسط همین شاه غفو شده به مشاغلش بازگشت.^۵

آبهای معدنی و گرم نیز موضوع شرح و بسط شده است. مارکوپولو گرمابه‌هایی در کرمان و هرمز دیده است: «گرمابه‌های بسیاری که به‌طور طبیعی گرم است... گرمابه‌هایی که به شما گفتم خیلی شفابخش است، زیرا گال و چندین بیماری دیگر را درمان می‌کند».^۶

اولتاریوس چشمه‌های معدنی گرم و سرد و گوگردار را در اردبیل دیده است. آب آنها برای درمان بیماریهای پوست عالی است. همچنین از مندابی دارای آب شور سخن می‌گوید که بیماران در آن آبتنی می‌کنند.^۷

شاردن عقیده دارد که ایران از حیث آبهای معدنی غنی است، لیکن از آنها کم استفاده می‌کنند. محل آنها را در گرجستان، پارتیه، باکتریان، اطراف اصفهان، نزدیکیهای خلیج فارس و تبریز می‌داند. معمولاً گرم و گوگردی است. رسیدن به چشمه‌های اصفهان مشکل است، زیرا در حوالی چشمه‌ها مار بسیار است.^۸

تورنفر به چشمه‌های معدنی منطقه تفلیس بیشتر توجه داشته و شیفته آنها شده است:

«آنجا دارای چشمه‌هایی زیباست، که گرمایشان قابل تحمل بوده و تا حدی شبیه چشمه‌های الیجه در اطراف ارزروم است. در حمامهای تفلیس علاوه بر آب گرم، آب سرد و ولرم نیز وجود دارد. از این گرمابه‌ها خوب نگهداری می‌شود و تقریباً تمام سرگرمی بورژواهای شهر را تشکیل می‌دهد».^۹

۱. شاردن، جلد ۲ صفحه ۲۲.
۲. اولتاریوس، صفحه ۵۲۶.
۳. پوتیه، صفحه ۱۲۰.
۴. شاردن، صفحه ۲۲.
۵. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۲۸۹.
۶. پوتیه، صفحه ۹۱.
۷. اولتاریوس، صفحه ۶۴۷.
۸. شاردن، صفحه ۲۰۱.
۹. تورنفر، صفحه ۳۱۵.

با توصیف چشمه‌ها، این مسافران گوناگون به ذکر ماده‌ای رسیده‌اند که آنها را شگفت‌زده کرده است.

کورنی لوپرون در تبریز و کاشان «زرنیخ» دیده که به کار نقاشی می‌رود و به هندوستان صادر می‌گردد. محصول دیگر، که صمغ گونه‌ای است و «مومیایی» نامیده می‌شود، از معادن و غارهای اطراف لار استخراج می‌شود. می‌گویند که می‌تواند شکستگیها را بیست و چهارساعته درمان کند. این صمغ را با کره مخلوط کرده روی زخمها می‌گذارند، تا جذب شود. صمغی مشابه در لرستان استخراج می‌کنند، که کمتر مؤثر است. هر دو کمیاب و گرانبها بوده اختصاص به شاه دارد.^۱ وجود و مقادیر این مواد را شاردن هم تصدیق دارد.^۲

شاردن گزارش می‌دهد که در ارمنستان گونه‌ای خاک رس اخراپی و خاک آهن‌دار و خاکی سفیدفام آهکی وجود دارد که به مصرف صابون‌سازی و تالک می‌رسد و در این زمینه اضافه کرده که در گرگان نفت هست، سفید و سیاه؛ از آن ورنی می‌سازند و در پزشکی کاربرد دارد، در کلهه برای روشنایی از آن استفاده می‌کنند.^۳

اولتاریوس نیز نظرش به نفت جلب شده است: «بین مزایای ایران، نفت را می‌توان برشمرد، که نوعی بتون مایع است، که از چندین چشمه نزدیک باکو از زمین خارج می‌شود. با آن داد و ستدی بزرگ می‌کنند.^۴

لیکن مارکوپولو قبلاً پی به فواید این چشمه‌ها برده بود:

«در ارمنستان چشمه‌ای است که از آن روغن به اندازه زیاد خارج می‌شود چنانکه صد کشتی را ممکن است همزمان بار کرد. اما خوردنش خوب نیست، و برای سوزاندن خوب است. از جاهای خیلی دور برای آن می‌آیند، زیرا در تمام سرزمین یا در نزدیکی چنین روغنی وجود ندارد».^۵

دولا واله هم وجود نفت را تذکر داده است، در گفته‌اش مربوط به رنگ لباسها آورده است: «رنگ بسیار تازه و خیلی باب روز در شرق، نفتی مرسوم است. نفت نام روغن گونه‌ای است که طبیعت آن را خارج از زمین می‌راند، جایی که چندان از باکو دور نیست در دریای خزر که به شاه ایران تعلق دارد... این روغن تفاوتی با روغنهای

دیگر دارد، و واقعاً نفت نامیده می‌شود، اینجا فقط برای سوزاندن مصرف دارد، و خیلی ارزان است، با این وصف آن قدر زیاد است که شاه هر ساله با فروش آن خیلی پول درمی‌آورد، بالاخره قطعی است که این روغن برای پزشکان و مورخین کهن، ناشناس نبوده است، زیرا چند جا در قوانین بابل این موضوع دیده می‌شود و در ثانی دانیال نبی به آن اشاره کرده است، ولی من هرگز اثر شگفت‌انگیزی را که پلین^۱ به آن نسبت می‌دهد، ندیده‌ام که از دور هم به آتش حساس است».^۲

از کشفهای گوناگون آب و گل و روغن چه باید اندیشید؟ بدون آنکه جای شک و شبهه باشد. روشن است که مسافرن دوست داشتی! به مردم غرب از سویی خواص سلامتبخش هوا، آبهای معدنی و گلها را خبر داده‌اند و از طرفی بدون سماجت و ابرام زیاد، بزرگترین ثروت ایران را برای قرون بعدی به آگاهی رسانده‌اند.

آنها از روی چاههای بعدی نفت عبور کرده‌اند، و شاید پنداشته‌اند که می‌توانند از آن برای روشنایی سود جویند و شمع و چراغهای روغنی را کنار گذارند. لیکن هرگز این آتیه‌نگری را نداشته‌اند که این ماده از قاره‌ای به دیگر قاره‌ها از زمین و دریا حمل می‌شود و به هزاران کیلومتر دورتر فرستاده می‌شود تا اتومبیلها، کشتیها و هواپیماها را به حرکت درآورد. خوشبختانه آنها این «دید» آخری را نداشتند.

۱. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۲۱۸. ۲. شاردن، صفحه ۱۵۸.

۳. همان مأخذ، صفحه ۲۴. ۴. اولتاریوس، صفحه ۸۰۷.

۵. پوتیه، صفحه ۳۹.

1. Pline

۲. دولا واله، جلد ۲، صفحه ۲۰۴.

کالاهای زیاد»، و به ویژه پارچه‌های ابریشمی و آنجا را تحسین می‌کند.^۱

سکنه کرمان به ساخت زین و برگ اسب سوارکاران شهرت دارند، خیلی خوب و خیلی زیبا درست می‌کنند، همچنین دهنه، زین، مهمیز، شمشیر، کمان و ترکش می‌سازند. «زنان و دختران با زبردستی و مهارت روی پارچه‌ها و با رنگهای گوناگون، حیوانات پرندگان، درخت، گل و مناظر مختلف را سوزن‌کاری می‌کنند. همچنین چادر، بالش و لحاف را چنان ماهرانه درست می‌کنند که دیدنش موجب بسی شگفتی است»^۲.

در ادامه می‌نویسد که اهالی کابانان (خایس) در ساخت آینه‌های فولادی شهرت دارند و نیز این محل در ساختن داروی چشمی شناخته شده است.^۳ و مردم شهر «تکان»، روی پوست و مس خیلی خوب کار می‌کنند.^۴

اودوریک دوپوردانون، به نظر می‌رسد خیلی کم به تولیدات ایران علاقه‌مند شده باشد. فقط اکتفا کرده که ظرافت و فراوانی پارچه‌های ابریشمی یزد را تحسین کند.^۵

تاورنیه بازرگانی است که با نگاهی شگفت‌زده و مدبرانه به تولیدات ایران نگرسته و موفق شده به منزله فردی خیره و آگاه قضاوت کند. می‌نگارد در میان عالیترین مشاغل، که خیلی خواهان دارد، کتابت است، زیرا کتابت را دستنویس می‌کنند.^۶ ایرانیها در بافندگی پارچه و فرش کارگرانی چیره‌دست هستند. زربفتی‌شان چه طلا و چه نقره هرگز سیاه نمی‌شود. برخی در تزئین با گلپای طلایی و نقره‌ای که با صمغ می‌چسبد تخصص یافته‌اند. با همین روش پارچه‌ها را هم تزئین می‌دهند.^۷

هر چند تاورنیه تاجر است، ولی به نقاشی نیز توجه داشته:

«ایرانیها در هنر مینیاتور از استادای هم‌گذشته‌اند. در نقاشی پرنده و گل به خوبی

۱. همان مأخذ، صفحه ۷۰.
 ۲. همان مأخذ، صفحه ۷۳.
 ۳. همان مأخذ، صفحه ۹۳.
 ۴. همان مأخذ، صفحه ۱۱۴.
 ۵. کوردیه، صفحه ۴۶.

۶. ملاحظه می‌شود، در اصفهان به سال ۱۶۴۱ کوشی برای چاپ توسط یک ارمنی که در اروپا می‌زیسته انجام پذیرفته است. وی به زبان ارمنی موعظت پل مقدس و هفت زبور استفان و کتب دعاها و تمام انجیل را چاپ کرد. اما مرکبش جنس خوبی نبود و کم‌رنگ بود. از سوی دیگر فرزندانش دوست نداشتند نوشتن را بیاموزند و بالاخره چاپ عده‌ای را بیکار می‌کرد و در نتیجه کوشش وی نافرجام ماند (تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۲۲۷).
 ۷. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۲۹.

صنایع دستی

مسلم کیهترین گواهی مربوط به صنایع دستی گزارشهای بنجامین دو تودول است. می‌گوید، در ایران، ساخت پارچه‌های ابریشمی که در قرون وسطی نقش بسیار بزرگی داشت، اساساً صنعتی شرقی است. ابریشم مانند صنایع طلاکاری و جواهرسازی در دست بیودیان است.^۱ مارکوپولو، بازرگان بزرگ ونیزی، شاید به سبب پیشه‌اش در این باره مشاهدات متعدد و کامل داشته است. هنگام گفتار راجع به ولایت ترکمنستان، توجه دارد که مردم با تجارت کارهای هنری ارتزاق می‌کنند، «زیرا ظریفترین و قشنگترین قالیه‌های دنیا را می‌بافند. همچنین پارچه‌های ابریشمی به رنگهای مختلف و گرانبها و به مقدار بسیار زیاد تولید می‌کنند»^۲. در گرجستان نیز «پارچه‌های زری و ابریشم از هر قسم و هر نوع و خیلی زیبا یافت می‌شود»^۳. برای ولایت گیلان تولید ابریشمی مشهور به نام «ژل»^۴ را ذکر کرده است. می‌نویسد: «موصل پارچه‌های ظریف و قشنگی دارد به نام «موسین»^۵. بغداد به جهت پارچه‌های ابریشمی و زری‌اش شهرت دارد»^۶. مردم تبریز زندگیشان از داد و ستد و هنر تأمین می‌شود، «آنها هر قسم پارچه زری و ابریشمی می‌بافند»^۷. درباره یزد نوشته: «شهری عالی با

۱. Wertheimer, grand Rabbin, Le Globe ۱۰۴، ۱۸۸۸ و Baltin géographique genev.
 ۲. پوتیه، صفحه ۳۷.
 ۳. همان مأخذ، صفحه ۴۲.
 ۴. همان مأخذ، صفحه ۴۴.
 ۵. همان مأخذ، صفحه ۴۵.
 ۶. همان مأخذ، صفحات ۵۹ - ۶۰.
 ۷. همان مأخذ، صفحه ۴۸.

موفق شده‌اند، در مقابل، چهره‌نگاری کارشان نیست. در ظرف‌سازی کوزه‌گران بسیار زبردست هستند. زیبایی ظروف کرمان خیلی برتر از کارنیور^۱ است و بدون ذوب شدن مانند پرسلن، گرما را تحمل می‌کند.^۲

کارگران زیادی در کار چرم هستند: «پوست ساغری یا تیماجی. زینهای ممتازی درست می‌کنند که قشنگتر از زینهای اروپایی است»^۳.

ایرانیها طلا و نقره کوب کردن فولاد را هم می‌دانند. برای این کار از ویتریول^۴ استفاده می‌کنند. لیکن فولاد گلکند (هند) وارد می‌کنند، چون این تنها فولادی است که امکان دارد با آن سلاح، کمان و تیر ساخت.^۵

با وجودی که اولتاریوس دانشمند است و کمتر از تاورنیه به صنایع دستی پرداخته، مع ذلک درباره صنعت ایران گفته‌هایی شنیدنی دارد.

در گیلان، در منطقه‌ای غنی از کانیا و تولیدات کشاورزی، پیشه‌های وابسته به فولاد بسیار ترقی دارد، در آنجا ظروفی از چوب درخت گردو نیز می‌سازند.

همچنین در گیلان کرم ابریشم پرورش می‌دهند. در حالی که قم دارای کوزه‌های مشهوری در تمام کشور است. ظروفی که آنجا ساخته می‌شود از خاک رسی است که آب را خنک نگه می‌دارد. در نیریز شهری که با اصفهان چهار روز فاصله دارد، آهنی استخراج می‌شود که در قم با آن کار می‌کنند.

هرات و کرمان برای فرشهای قشنگشان معروف است و طیس و کاشان به جهت زربفتیهای طلا و نقره، تقریباً در تمام ولایات، کشت پر بار بنه امکان داده کارگاههای بافندگی متعدد برقرار گردد. برای برخی از شهرها و روستاها بافندگی تنها منبع درآمد است.^۶

ایرانیها در هنر رنگرزی و تزیین استادند. معمولاً، قطعات پارچه که باید رنگ شود به اندازه یک قواره لباس است. نقش و نگار پارچه‌ها بیشتر تصاویر یا نوشته‌هایی است. رنگ زدن با دست انجام می‌گیرد، کار یزد و کاشان در این فن به حد کمال رسیده است.^۷

پدر رافائل دومان بدون بهره‌گیری از علاقه مترطش به انتقادهای زنده، در مورد صنایع

1. Nevers

۳. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۳۳۰.

۲. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۳۲.

4. Vitriol نام قدیمی سولفاتها

۶. همان مأخذ، صفحه ۶۸۱.

۵. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۳۲.

۷. همان مأخذ، صفحه ۷۸۵.

دستی ایران تمام تحسین و شادمانیهایش را ابراز داشته است. وی مدتیا پیشه‌های متداول در ایران را بررسی کرده و با دقت شرح داده، به علاوه صنایع بزرگ و کوچک مختلف را با نام فارسی آنان و لهجه اصفهانی (جایی که چهل سال زیسته) ذکر کرده است.

«شعربافها یا بافندگان پارچه‌های زری، که کارشان خیلی بهتر از غرب است، و نیز زرکشها که سیمهای طلا و نقره درست می‌کنند و کارشان آنقدر ظریف است که به زحمت قابل لمس است»^۱.

«مک کو» کسانی هستند، که روی سندانهای صاف به وسیله چکشهایی فوق‌العاده پرداخت شده، نقره و طلا را ورق می‌کنند و زنها این ورقها را روی ابریشم می‌پیچانند. پدر رافائل دومان در مورد مهارت این سه طبقه کارگر با دیدن اندک وسایلی که در اختیار دارند، می‌گوید: «اینها جا ندارد به کارگران غبطه بخورند»^۲.

لیکن پارچه‌های پشمی را (فوتر) «اینجا فوق‌العاده زیبا و ظریف کار می‌کنند به طوری که می‌توان تصور کرد که بافت انگلستان است و از طرفی پارچه‌های نخی برای لباسهای خانه بافته می‌شود که هیچ موجب خفت انسانی شریف نیست»^۳.

زرگرها، انگشتر و کسر می‌سازند، «اینجا اصلاً قطعات بزرگ مانند آنهایی که در شنبه بازارهای سن ژرمن، پاریس دیده می‌شود، وجود ندارد»^۴.

مسگران کارگرانی که منحصراً با مس کار می‌کنند، مهارتشان بی‌اندازه زیاد است. آنها بشتاب، لگن، دیگ و در یک کلام همه قسم ظرف می‌سازند که هیچ نقص ندارد.^۵

رویگران با قلع خالص «که جنس آن خیلی بهتر از فرانسه است، کار می‌کنند. بالاخره کاشی‌پزها، که از کارگران نیور، کوسن و اورلئان، پیشرفته‌تر هستند، زیرا کاشیها از داخل و خارج سفید بوده با نیلی و نیزی تقطه‌دار شده است»^۶.

نقاشان، سزاوار ستایش و تقدیر هنرمندان غرب هستند، چهره‌هایی که به قلم می‌کشند از طبیعی هم بهتر است و مینیاتورهایشان از پرنده، مگس، پروانه، گل تشکیل می‌شود. نقاشیهایشان زنده‌تر و در عین حال شیرینتر از کارهای هنرمندان ماست. روغن جلای آنها متشکل از سندروس، روغن بزرگ و آب نفت است که هرگز پوسته نمی‌شود.^۷

۲. همان مأخذ، صفحه ۱۹۵.

۱. پدر رافائل دومان، صفحه ۱۹۵.

۴. همان مأخذ، صفحه ۱۹۵.

۳. همان مأخذ، صفحه ۲۴۸.

۶. همان مأخذ، صفحه ۱۹۶.

۵. همان مأخذ، صفحه ۱۹۶.

۷. همان مأخذ.

کمانگرها با «شاخ، چوب، پی، پوست درخت و چسب قوی» کمان می‌سازند.^۱ سپس کاردگرها را نام می‌برد، که بسیار پرکار هستند، رسم این است که همه، کارد بر کمر می‌بندند. همچنین آنها تیر هم درست می‌کنند.^۲

صحافان «به شیوه یونانی» کار می‌کنند، بدون شیرازه گذاشتن، کاری که موجب می‌گردد، پشت کتاب قرص و محکم شود، اما مانع باز شدن کتاب بوده و اگر فشار بیاورند کتاب از هم در می‌رود».^۳

نجاران بدکار نمی‌کنند. در و پنجره می‌سازند، پنجره‌هایشان مشبک است. بهترین چوبهایی که به کار می‌برند «چنار بسیار سخت و مرمرگونه، گردو و بلوط است».^۴

نانوایان نانی درست می‌کنند که هیچ شباهتی به نان ما ندارد. قنادان با عسل، شراب پخته و نشاسته شیرینی می‌پزند. نبات عالی درست کرده آن را در بطری می‌ریزند.

باروت‌سازها، باروت توپ درست می‌کنند که به خوبی مال ما نیست.

شاردن نه تنها به منزله خبیره‌ای کار پیشه‌وران را قضاوت کرده، بلکه بیشتر به مطالعه سازمان اصناف ایرانیان پرداخته است.

ایرانیها مشاغل را در صنعت دسته‌بندی کرده‌اند و در رأس هر صنف رئیسی وجود دارد و او باید به گونه فردی نمونه زندگی کند، چون در معرض آن است که شاه از وی غرامات، سنگین مطالبه کند. این رؤسا از بین سرکرده‌های هر شغل انتخاب می‌شوند. آنها افرادی را برای خدمت بدون مزد تعیین می‌کنند و در موارد تحقیق، مثلاً، وزن کالاهای داورى با آنهاست..

شاردن می‌گوید:

«اگر ایرانیها مانند کارگران ما تند و تیزی ندارند به این علت است که آب و هوایی ضعیف‌کننده دارند. همیشه به مدلهایی مشابه اکتفا کرده، چیزهای تجملی را ترجیح می‌دهند».^۵

آنها کارگاه نداشته و با ابزارهایشان به خانه مشتری می‌روند. بدون امتحان هر کس می‌تواند به شغلی بپردازد. نوآموز از اولین روز مزد می‌گیرد، او را می‌توانند جواب کنند، و وی نیز هر گاه بخواهد می‌رود، از طرفین هیچ گونه تعهدی وجود ندارد. برخی از پیشه‌وران باید برای شاه بیگاری

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ، صفحه ۲۰۴.

۳. همان مأخذ.

۴. همان مأخذ، صفحه ۱۹۹.

۵. شاردن، جلد ۲، صفحه ۸۶.

کنند و بقیه اندک عوارضی می‌پردازند.

شاه سی و دو کارخانه و کارگاه مهم در اختیار دارد که تقریباً در هر یک ۱۵۰ کارگر شاغل هستند، مدیریت کلی آنها با یک افسر است، که خودش زیر فرمان کارپرداز دربار است.^۱

آنهايي که به دربار می‌روند، پس از شش ماه اجازه دارند به منازلشان بازگشته و شش ماه در شهر کار کنند. با ورود در خدمت شاه تصدیقی دریافت می‌دارند که در تمامی دفاتر ثبت شده و دارای مهرسلطنتی است. مزد این کارگران جنسی یا نقدی پرداخت می‌گردد. در صورت بیماری توسط پزشکان شاه نگهداری و درمان می‌شوند و هرگز بیرونشان نمی‌کنند. پس از درگذشت پسرانشان جانشین آنها می‌شوند. کارگران هر سه سال اضافه حقوق یا یک پاداش می‌گیرند. پاداش معادل یک سال دستمزد است. هنگامی که کاری کاملاً عالی انجام می‌دهند به همین ترتیب پاداش به آنها داده می‌شود.

شاردن به نوبه خود تولیدات صنعتی را ستوده است:

«مانند اروپا، ریسندگان طلا به کمک دستگاه ریسندگی، سیمهای طلایی با ضخامتهای گوناگون درست می‌کنند. ایرانیها ابریشم، پنبه، پشم، پشم بز و شتر را با چرخ و دوک می‌ریسند. به ویژه در بافتن پارچه زری که به آن زربفت می‌گویند، ماهرند. انواع ساده، یا خیلی تزیین یافته وجود دارد. برای این بافت، حداقل شش مرد و ۲۵ یا ۳۰ ماکو لازم است. همچنین تافته، ساتن، دستار، شال، دستمال و هر نوع پارچه ابریشمی، پشمی یا نخی می‌بافند. بهترین پارچه‌ها مال یزد، کاشان و اصفهان است. پشم شتر در یزد و کرمان بافته می‌شود که پارچه‌ای بسیار نرم است. پشم بز بخصوص در گرگان کار می‌شود».^۲

نمدهای با کیفیت خوب درست می‌کنند، که در مقابل باران مقاوم است. همچنین برای بینوایان از آن پالتو می‌دوزند، برای جلوگیری از رطوبت زمین را با نمند فرش می‌کنند. کارگاههای قالی در کرمان و سیستان است.

ایرانیها در گلدوزی با طلا و نقره روی ملافه، ابریشم یا حتی مس عالی هستند. «در این هنر از ما خیلی پیشرفته‌تر بوده و حتی از ترکها که ما آنقدر کننده کاریهایشان را در اروپا تحسین می‌کنیم جلوتر هستند، خیاطها دوزندگانی با مهارت هستند. درزهای لباس را طوری

۱. همان مأخذ، جلد ۳، صفحات ۱۵ - ۱۶. ۲. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۸۶.

می‌دوزند که تقریباً دیده نمی‌شود»^۱.

مابین مشاغل، رنگرزی مشهور است. اینها از رنگهای زنده، باطراوت و بادوام استفاده می‌کنند، مانند خاک سرخ، روناس، چوبی که چوب برزیل نام دارد لیکن از اروپا می‌آید، صمغ و پوست برخی از درختها و میوه‌ها مانند گردو، انار، آب لیمو.

تیماج‌سازی ایرانیها خیلی قابل توجه است. همه قسم چرم دارند که شناخته شده‌ترین آنها تیماج و ساغری است. چرم ساغری را از کپل خرتیبه می‌کنند. انواع مختلفی تیماج در ایران ساخته می‌شود که به هندوستان، ترکیه و کشورهای مجاور صادر می‌گردد. از آن زین می‌سازند، لیکن زینهای ترکیه سبکتر است و نیز بالش درست می‌کنند که گاهی گلدوزی دارد.

زیباترین بدل چینی در شیراز، مشهد، یزد، کرمان و زرنند تیبه می‌شود، و به اندازه بدل چینیهای چین، سفید، ظریف و شفاف است. همچنین آجرکاشی با رنگهای شاد و پودر شیشه دارند.

اسلحه‌سازها تیر و کمان می‌سازند که بسیار مشهور است و از چوب و شاخ درست می‌شود. زه کمانها از ابریشم و ترکیش از چرم بوده، حاشیه‌دوزی از طلا یا ابریشم دارد.

ایرانیها در ساختن سلاح هم چیره‌دست هستند. تیغه‌ها و قنّاقیا را طلاکوب می‌کنند. لیکن توپهایشان سنگین است. به‌علاوه همه‌گونه ابزار مورد استعمال در صنعت یا خانه‌داری را می‌سازند، همچنین آینه‌های فلزی می‌سازند که زنگ نمی‌زند.

مسکوکات

اغلب مسافران پابند بوده‌اند تا سکه رایج هنگام مسافرت خویش را نام برند. پدر پاسیفیک دوپرونس به این پرسشها نمی‌پردازد، لیکن شگفت‌زده است که می‌بیند طلایی که معمولاً برای این کار رواج دارد به ظروف شاهی مبدل می‌گردد. شاه هم برای وی دلیلی می‌آورد که مبتکرانه به نظر می‌رسد:

ایران سرزمینی «ثروتمند» نیست، زیرا فاقد معادن طلا و نقره است، و فقط آهن دارد. ارمنیها که در کار تجارت ابریشم و آهن هستند مسکوکات خارجی می‌آورند، سکن یا پیاستر، که بلافاصله ذوب شده بخشی از آن صرف ساختن ظروف شده در آنها سنگهای قیمتی می‌نشانند و ویژه خزانه شاه است، و قسمت کوچکی از آن برای ضرب سکه با تمثال شاه به کار می‌رود. سپس شاه توضیح می‌دهد که اگر همه را در گردش بگذارند، ممکن است که خود او یا افسران آنها را خرج یا پراکنده سازند، در حالی که وقتی تبدیل به ظرف شود همیشه در دسترس است و در تشریفات و مهمانیها مورد استفاده قرار می‌گیرد، درباریان جرأت دزدیدن آنها را نخواهند داشت. در صورت نیاز این ظروف ذوب شده و سکه ساخته خواهد شد. به‌علاوه «وقتی شاهی دیگر بیاید و افسرانی دیگر، همیشه از حیف و میل کردن این ظروف وحشت خواهند کرد»^۱.
تاورنیه متوجه شده که سکه طلا در جریان نیست. مگر هنگام تاجگذاری یک شاه.^۲

۱. شرلی، گزارش یک سفر به ایران توسط پدر پاسیفیک دوپرونس سالهای ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹، پاریس ۱۶۳۱، صفحه ۳۹۸.

۲. تاورنیه، جلد ۱، صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵.

اولتاریوس و شاردن نیز از کمیابی سکه طلا شگفت زده شده‌اند. «دینار»^۱ مخصوص زرگران است.^۲

ضرب سکه به نام کشور است، لیکن مسکوکات مسین در شیرها نیز ضرب می‌شود و هر کدام علامت خاص دارد. علایم روی آنها اغلب تصویر یک حیوان یا شیطان است... و هر سال تعویض می‌شود، و تنها در محل ضرب رایج است.^۳ اگر از شهری به اصفهان عزیمت کنند، نوعی حواله دریافت می‌کنند که با رسیدن به مقصد مبلغ مندرج در آن پرداخت می‌شود.

کوچکترین سکه از مس است: «کاسبک» برابر پنج دینه و یک مائی است. «بیستی» مساوی چهار «کاسبک» است. سکه نقره یا «عباسی» مطابق ۱۸ سول فرانسه (۱۶۶۴)^۴ است و نام شاه عباس را گرفته، زیرا وی مبادرت به ضرب آن کرده است. «محمودی» هشت سول هلندی است... که نصف «عباسی» است.^۵

تونو عقیده دارد که «عباسی» از نقره خالص است و با چکشکاری ساخته می‌شود. وزنش آن قدر دقیق است که برای پرداختهای زیاد سکه را به جای شمردن می‌کشند. برای پرداختهای بزرگ «تومان» به کار می‌رود که معادل پنجاه «عباسی» است.^۶

مسافران ما به مسکوکات دیگری بدون ذکر ارزش آنها اشاره کرده‌اند: «لارین» سکه نقره ولایت لار که در امتداد خلیج فارس رواج دارد.^۷

تاورنیه سکه شگفت‌آوری مشاهده کرده که از بصره می‌آمده، و در جزیره بحرین جریان داشته است، قطعه سیم نقره‌ای پهن و ضخیمی بوده که از طول و از وسط تا شده و نام شاهزاده فرمانروا بر آن حک گردیده است.^۸ وی تصدیق می‌کند که قبل از وی دولا واله نیز این مشاهدات را ضمن سفرش به ایران داشته است.

«لار» عجیب‌ترین نوع سکه دنیا است، زیرا فقط یک میله کوچک نقره‌ای است، دارای اندک وزنی که به گونه نابرابر تا شده و روی چین خوردگی مهر شاهزاده دیده می‌شود. نام لار را کسانی که سازنده‌اش بوده‌اند به آن داده‌اند، و باید دانست، مربوط به زمانی است که شاهزادگان لار از کشور ایران جدا شده‌اند. از سویی قشنگی و دشواری تقلید «لار»، و از طرفی به دلیل اینکه ارزشش فقط

۱. شاردن، جلد ۲، صفحه ۹۰.

۲. اولتاریوس، صفحه ۹۰.

۳. همان مأخذ، صفحه ۷۶۹.

۴. تاورنیه، جلد ۱، صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵.

۵. تونو، صفحه ۱۶۸.

۶. کورنی لوبرون، جلد ۴، صفحه ۱۹۸.

۷. شاردن، جلد ۲، صفحه ۹۰.

۸. تاورنیه، جلد ۱، صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵.

وابسته به وزن و خلوص نقره است، موجب شده که در تمام شرق رواج داشته باشد، چنان موفقیتی که نه تنها خانهای لار که سازندگان آن هستند، بلکه شاهزادگان دیگر آسیا، مانند ترکان، ایرانیها، مغولان و دیگران، مانند آن را به اسم اولی و حقیقی‌اش ضرب می‌زنند و می‌توانم بگویم که در تمام این سرزمینها هیچ سکه‌ای این قدر رواج ندارد.^۱

تمام مسکوکات گرد است، جز «بیستی» که بیضی بوده و بهایش چهار «کاسبک» است. سکه‌های نقره در یک طرفشان علامت اعتقادی ایرانیها دیده می‌شود^۲ و سمت دیگرش نام شاه، مکان و تاریخ ضرب است. سکه‌های مسین در یک رو شیری است که بر پشت آن خورشید در حال طلوع مشاهده می‌گردد و طرف دیگر، مکان و تاریخ ضرب دیده می‌شود.^۳

افزون بر توصیف این مسکوکات گوناگون، لازم است به نکاتی که بی‌فایده به نظر نمی‌رسد اشاره کنیم:

نخست نوعی سکه را یادآور می‌شویم که هنگام عبور از شهر به دیگر شهر پرداخت می‌شود و به گونه‌ای «نیای» براتهای تجاری ما است.

دوم، در ورود و خروج از ایران باید آنچه همراه دارند در مرز اعلام دارند والا ضبط خواهد شد. تنها مسکوک نقره بازرسی نمی‌شود، بلکه هر شیء سیمین، مانند شمش، ظرف و غیره هم شامل این مقررات است. این اشیاء نقره محسوب شده در ضرابخانه شاه ذوب شده مبدل به سکه می‌گردد.^۴ لذا کنترل مبادلات و صرافی در آن زمان ابداع و بلکه از رواجش مدتی نیز می‌گذشته.

کورنی لوبرون مشاهده کرده، علاوه بر گردش پول معاملات تبادل نیز موجود است که به رد و بدل کردن پول نیاز ندارد. با هلند تجارت با معاوضه اجناس است: ابریشم در مقابل شکر کمپانی هلندی هند شرقی. به عنوان مثال می‌نویسد ۴۰۸۰۰ لیور هلندی ابریشم در مقابل ۱۸۰۰۰۰ لیور شکر (۱۷۰۴ م).^۵

نتیجه: وی تجارت را شکوفا می‌داند با همین مشکلات پولی و اوزان امروزی.

۱. دولا واله، جلد ۳، صفحه ۵۹۸.

۲. آیه قرآن.

۳. شاردن، جلد ۲، صفحه ۹۰.

۴. تاورنیه، جلد ۱، صفحه ۱۶۵.

۵. کورنی لوبرون، جلد ۴، صفحه ۱۹۸.

شاردن به عنوان بازرگان به ما اطلاعات کاملتر و دقیقتر می‌دهد: در ابتدا تصریح می‌کند که برای حجم اندازه وجود ندارد و همیشه فروش با وزن است. تفاوت اوزان بین ایالات را دریافته، و مشاهداتش بر مبنای وزن شاه یا وزن قانونی است. دولا واله برعکس به اوزان کوچک توجه کرده است؛ آنهایی که در کارهای پزشکی و خرید و فروش سنگهای قیمتی رواج دارد.

چنین مشخص می‌کند: وزن عرفی و وزن قانونی. وزن قانونی یا «وزن مصون از تعرض» دو برابر وزن عرفی است. وزن عرفی «نیز دو گونه است، وزن شاه و وزن تبریز». وزن شاه یا «وزن بزرگ» دو برابر دیگری است. معمولی‌ترین وزن: من «وزن کوچک است و مساوی پنج لیور و چهارده انس وزن پاریس است».

شاردن تقسیمات ذیل را به ما می‌دهد:

رطل = $1/6$ من

درهم = $1/2$ من

دانگ = $1/6$ مثقال که معادل هشت قیراط فرانسه است

جو = $1/4$ دانگ.

شاردن می‌گوید: «اوزان شرق منتهی به جو می‌شود که ظاهراً اولین وزن دنیاست». ما فکر می‌کنیم که می‌خواهد بگوید تمام اوزان ضریبایی از دانه جو یا کوچکترین وزن است.^۱ قیمتها اولین روز هفته به وسیله پلیس اعلام می‌شود، و تاورنیه گزارش می‌دهد که متخلفین را «کلاهی بلند مانند کندوی عسل به سرشان گذاشته، زنگوله‌ای به گردنشان می‌آویزند و در شهر می‌گردانند. به کف پاهایشان نیز شلاق می‌زنند».^۲

واحد طول ذرع شاهی معادل یک پوس کم از سه پا و گز که دوسوم ذرع شاهی است.^۳ واحد سطح «جریب»، و، برابر هزار شصت و شش ذرع مربع است. ذرع مربع برای اندازه‌گیری فرش است، روشی «که در برخی از کشورهای اروپایی رایج است، ظاهراً با کارگاههای فرش‌بافی از شرق آمده است».

۲. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۴۸.

۱. شاردن، جلد ۲، صفحه ۹۱.

۳. شاردن، جلد ۲، صفحه ۹۱.

اوزان و اندازه‌ها

اطلاعاتی مربوط به اوزان و اندازه‌ها را جز در گزارش چند مسافر جای دیگر نیافتیم. دولا واله برای توصیف فراوانی خوارباری که شاه به وی داده به این موضوع اشاره کرده است.

در آغاز به ما می‌گوید که دو گونه اندازه وجود دارد، بی‌آنکه توضیح دهد که مقصودش وزن است - مال شاه و مال تبریز، اولی دو برابر دومی است. لیکن اندازه تبریز متداولتر است. آن را با اندازه کشور خودش تخمین می‌زند. واحد وزن پاتمان یا باتمان است که معادل نه لیور «ونیز» است. این وزن به چهار «چارک» تقسیم می‌شود. و بیش از این هیچ توضیح دیگری نداده است: «من به علت ارزانی‌اش که اصلاً اهمیت ندارد، از توجه به آن اهمال ورزیدم».^۱

اولتاریوس نیز مشاهده کرده که اوزان برحسب ایالات تغییرپذیر است. واحد باتمان است - که در تبریز برابر شش لیور و در گیلان معادل ۱۲ لیور است - باتمان شاه در سکاماشی و قره‌باش ۱۶ لیور است.^۲

تاورنیه مشاهدات مربوط به تغییرات ایالت به ایالت^۳ را تأیید کرده، توضیح می‌دهد که یک باتمان شانزده لیور است و لیور معادل شانزده اونس است.^۴

مسلم است که این اختلافات، مانند اروپا، روابط تجاری را پیچیده می‌کرد.

۲. اولتاریوس، صفحات ۸۳۷ - ۸۳۸.

۱. دولا واله، جلد ۲، صفحه ۲۸۹.

۴. همان مأخذ، جلد ۱، صفحه ۲۵.

۳. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۳۴۷ - ۳۴۸.

فواصل با «فرسنگ» اندازه گیری می‌شود، که معادل ۶۰۰۰ «انداز» یا پاست. برای پایان بخشیدن به این گزارش باید یکی از اظهارات شگفت‌آور شاردن را ذکر کنیم. ایرانیها «برای زمان هیچ اندازه‌ای ندارند، از ساعت و ساعت خورشیدی استفاده نمی‌کنند... روز را هشت بخش می‌کنند، که اغلب آنها با ندای پیشوایان مذهبی که مردم را به نماز دعوت می‌کنند، مشخص می‌شود». این بیانات با قلم شاردن غافلگیرکننده است. زیرا اگر به توصیف وی به میدان شاه مراجعه کنیم، ساعت را در آن میدان خواهیم دید.

۱۴

تجارت

ایران چون کاروانسرای بزرگی است با دو در، یکی سمت ترکیه، که از آن پول از غرب وارد می‌شود و در خروجی، بندرعباسی یا گمرون در خلیج فارس.^۱ این اظهار پدر رافائل دومان ارزش آن را دارد که مورد توجه قرار گرفته با گفته‌های دیگر مسافران مقایسه شود. تاورنیه می‌گوید که هلندینا در ایران خرید می‌کنند در خاور دور به فروش می‌رسانند.^۲ به این ترتیب در خروجی است که از خلیج فارس گشوده می‌شود. در مقابل، مارکوپولو که به داد و ستد از فرات به ونیز و ژن دیده دوخته اظهار می‌دارد که بازرگانی ارمنستان کوچک عبارت از معاوضه پارچه‌ای ابریشمین، طلا و تولیدات محلی فرات است با کالاهایی که ژنوها و ونیزیها وارد می‌کنند.^۳ بنابراین درهای ورودی و خروجی دیگر نیز هست و هدف ما ترسیم مسیر کالاهاست. واضح است که این مسیرها برحسب محصولات تغییرپذیر است. آشکار است، همان‌طور که دیدیم داد و ستدی مهم با خاور دور موجود بوده است. اولتاریوس گفته است ۱۲۰۰۰ هندی دائماً در اصفهان زندگی می‌کنند. دکانشان در خانه‌شان و کالایشان در کاروانسراست. واردکنندگان، پارچه‌های زیبا، عنبر خاکستری، مشک، مروارید و الماس وارد می‌کنند.^۴

۱. پدر رافائل دومان، صفحه ۱۹۲. ۲. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۲۵.

۳. پوتیه، صفحه ۳۴. ۴. اولتاریوس، صفحه ۷۶۸.

اولتاریوس می‌افزاید که تمام تولیدات ابریشم، پنبه و فرش، به هند، ترکیه و ایتالیا با کشتیهای انگلیسی و هلندی حمل می‌شود.

تجارت ابریشم را چنین تخمین زده است: «ایران هر ساله ده هزار سُم یا بیست هزار بال ابریشم دارد، هر بال بالغ بر دویست و شانزده لیور است.»

ولایت گیلان، هشت هزار بال، شیروان سه هزار، خراسان سه هزار، مازندران دو هزار و ولایت قره‌باش هم دو هزار بال تولید می‌کند. گرجستان نیز «ابریشم بسیار دارد». طبق گفته اولتاریوس از این همه ابریشم در ایران بیش از هزار بال مصرف نمی‌شود.^۱

هنگام سخن از تجارت تجملی اردبیل، به چینی و لاکهای اشاره می‌کند که چینیا وارد می‌کنند.^۲

سلطنت

پادشاهی موروثی، خودکامه و بدون چون و چراست. بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم آن است که احساس مسافران مختلف را که مفهوم دو واژه موروثی و خودکامه‌ای را به خوبی گسترش و بسط داده‌اند، در اینجا ذکر کنیم.

تاورنیه می‌گوید، در ایران، سلطنت موروثی است، حق بزرگتر محفوظ است. شاهزادگان تا هنگام جلوس در حرم زندگی می‌کنند.

شاهان حق مرگ و زندگی تمام اتباع خود، حتی همسران و فرزندان خود را دارند؛ «می‌توان گفت که هیچ فرمانروایی در دنیا مستبدتر از شاه ایران نیست»^۱.

اولتاریوس بیشتر به مسئله جانشینی توجه نشان داده است. سلسله مراتب مطلق و حتی جابراه است. اتباع کاملاً مطیع و فرمانبردار هستند. به فرمانروایان، شاه یا پادشاه می‌گویند.

«شاهان میل ندارند در عنوان نامه‌ها القاب سلطنتی داده شود. از جمله شاه عباس نمی‌خواسته در عنوان عرض‌حالها کلام دیگری جز شاه نوشته شود و روزی به مردی که عناوین متعددی در درخواستش نگاشته بود، گفت، دوست من، برو، عناوین، مرا نه بزرگ می‌کند نه کوچک، به من فقط بگو: شاه، زیرا که شاه هستم و از آن راضیم، فقط آنچه نیاز داری بگو»^۲.

سلطنت نه تنها برای فرزندان قانونی ارثی است، بلکه در صورت نبودن فرزندی قانونی، بچه

۲. اولتاریوس، صفحه ۸۸۷.

۱. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۲۹۳.

صیغه هم می‌تواند وارث شود. همچنین عموزاده‌ها هم می‌توانند جانشین شاه باشند. تاجگذاری شاه در اصفهان انجام می‌یابد. اگر پایتخت عوض شود، مکان تاجگذاری نیز تغییر می‌یابد. تشریفات بسیار بی‌فروغتر از اروپاست. روی میزی به ارتفاع دوپا به تعدادی که شاه نیاکان فرمائروا داشته قالیهای با تار و پود طلا و نقره و بردری می‌اندازند. پس از آن خانهای بزرگ هدایای خود را تقدیم داشته، بقیه روز به شادمانی و جشن سپری می‌گردد.^۱ پدر رافائل دومان از حکومت استبدادی ایران انتقاد می‌کند:

«شاه فرماندهی مطلق در کشور و تمام مردمش دارد، حق مرگ و زندگی، بدون بیم و هراس از سرپیچی و انقلاب»^۲.

تونیو در ارزیابی سلطنت مطلقه ایران همراهی پدر رافائل دومان است. ایران پادشاهی استبدادی است، توسط شاهی قدر قدرت که اکثراً جبار است اداره می‌شود. قدرتش را کورکورانه همه پذیرا هستند و بی‌چون و چرامطیع. خودکامگیش شامل درباریان، نزدیکان و حتی خانواده‌اش می‌گردد که بدون شگفتی یا طغیان تحملش می‌کنند. مع‌ذلک، به زندگی خارجیان و خصوصاً فرانسویان احترام می‌گذارد و سفیران را از هر خرجی معاف می‌دارد.^۳ شاردن توضیح می‌دهد، سلطان عنوان شاه یا پادشاه دارد، واژه‌ای که در زبان سرزمین به معنای «قسمت‌کننده» است. این بزرگترین عنوانی است که در آسیا می‌توان به کسی داد، و معادل لقب امپراتور در اروپاست.^۴

ایران سرزمینی است دارای سلطنت استبدادی و جابرانه که به گونه‌ای مطلق در اختیار یک سلطان است، رئیسی یکتا و بی‌همتا بوده، کاملاً قدرتمند است چه از لحاظ مادی و دنیایی چه از نظر روحی و معنوی. اختیاراتش تام و تمام است، زندگی و دارایی مردم در دست اوست. هیچ سلطانی در دنیا سلطه محض پادشاه ایران را ندارد.^۵ جای شگفتی نیست، که از هزار سال پیش در کشوری دستخوش جنگها با حکومت نظامی اداره شده است.

جانشین شاه فرزند بزرگتر یا یکی دیگر از فرزندان ذکورش است، که از مادر یا پدری دارای خون پادشاهی زاده شده باشد.

وراث کور حق پادشاهی نداشتند. در این باره شاردن نکات بسیار جالبی برایمان به‌جا

۱. همان مأخذ.

۲. پدر رافائل دومان، صفحه ۱۴.

۳. تونیو، بخش دوم، صفحه ۱۸۵.

۴. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۷۴.

۵. همان مأخذ، صفحه ۲۱۱.

گذاشته است. با تحسین و ستایش از گروهی از این شاهزادگان کور یاد می‌کند که مهارت و چیره‌دستی‌شان بی‌اندازه گسترش یافته بود. برادر بزرگتر، عمیقاً ریاضیات می‌دانسته، رسالاتی در این زمینه‌ها می‌نگاشته و تدریس می‌کرده، و کارش را به وسیله چوبهای کوچک انجام می‌داده است. شیفته ساعت بود و بدون اشتباه ساعت را باز کرده و دوباره سوار می‌کرد. برادر کوچکتر طالع‌بینی می‌دانست و درس می‌داد، حرکت اجرام سماوی را محاسبه می‌کرد، و بهتر از منجمین اروپایی به معادلات می‌پرداخت. شاردن می‌گوید، اغلب هنر وی را در خواندن و نوشتن با سر انگشتان دیده بودم. جوانترین شاهزاده کور، بیش از دیگران استعداد داشت. درچوب چهره‌های انسان، پرنده و گل و هر تصویری را که می‌کشید ببیند به گونه‌ای برجسته حک می‌کرد: «از تمام این گفته‌ها نتیجه می‌گیریم که این شاهزادگان کور ایران چگونه وقت خود را با تفریحات قابل ستایش سپری می‌کردند»^۱.

چون دیگر مسافران، کورنی لوپرون، در سال ۱۷۰۴ از جبری که در ایران حکمروا بوده متحیر گشته است: «سلطنت مطلقه ایران خودکامه‌ترین پادشاهی است که ممکن است وجود داشته باشد. قدرت توسط شاهی اعمال می‌شود که اراده‌اش تنها قانون است. مال و جان تمام اتباع در هر شرایط و در هر مقامی که باشند در اختیار اوست»^۲.

۱. همان مأخذ، جلد ۳، صفحات ۶۴ تا ۶۶. ۲. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۱۶۴.

خود را در منزلش یا دروازه کاخ شاهی برپا می‌دارد و گاهی پادشاه در این جلسات شرکت می‌کند.^۱

سپس مقام «وقایع‌نویس» یا دبیرکل حکومت است، که وظیفه‌اش گزارش اتفاقات مهم کشور به شاه و وزیر است. دول خارجی سفرای خود را به او معرفی می‌کنند. همچنین در جریان آنچه ممکن است برای کل کشور و خارجه مفید باشد قرار دارد.^۲

حکومت ایالات

ایران به قلمروهای دولتی و قلمروهای سلطنتی یا خاص تقسیم می‌شود. دارایی دولتی به وسیله حاکمی که تقریباً به منزله سلطنتی است، اداره می‌گردد؛ و قلمروهای شاهی را یک وزیر سرپرستی می‌کند، که نوعی کاربرد است. حاکم، قبل از هر چیز، یک فرمانروای نظامی است، به ویژه حکام ایالات مرزی یا مناطق باز و در معرض خطر. تقریباً چیزی به شاه نمی‌پردازند، ولی تمام مخارج دسته‌های نظامی آماده در مرزها به عهده آنهاست.

وزرا موظف به سنجیدن درآمد سایر ایالات و فراهم ساختن عایدی بیشتر از آنها برای شاه هستند. برخی از ایالات که به وسیله وزرا اداره می‌گردد در شرایطی خاص ممکن است ایالاتی نظامی شود یا برعکس.^۳

کشور خیلی وسیع است، حاکمی که از سوی پادشاه برگزیده شده و به «خان» موسوم است هر ولایت را اداره می‌کند.^۴ «وی حاکم یک ولایت است؛ لیکن با چنان قدرت مطلقه‌ای که، در مواضع تحت اختیارش به میل خود افسران نظامی و غیرنظامی را منصوب می‌کند. در محل حکومتش آنچه دلپسندش باشد انجام می‌دهد. از شاه جز خدمت به وی در جنگ با تمام یا بخشی از نیروهایش هیچ فرمانی را پذیرا نیست فقط در این مورد و موارد بسیار حساس دیگر از پادشاه اطاعت می‌کند»^۵.

«خانها» از میان نظامیان گزیده شده، و از قدرتی سلطنتی بهره‌ورند. دولت آنان دقیقاً طبق نمونه و الگوی حکومت مرکزی برقرار گردیده، و مانند دربار دفاتر حسابرسی دارند و افسرانی با همان وظایف و القاب، تنها تعداد و حقوقها تفاوت دارد.^۶ دادرسی هم با خانان است.^۷

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ، صفحه ۲۱۶.

۳. همان مأخذ، صفحه ۹۴۱.

۴. دولا واله، جلد ۲، صفحات ۵۸ - ۵۹.

۵. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۱۴.

حکومت

شاه آمر تمام کارها و وظایف است.^۱ اگر صفاتی استثنائی در غلامی بیابد، وی را در کاری مهم می‌گمارد.^۲ با این وصف به چند راه و رسم که نیا کانش به آنها قدرت قانون داده‌اند احترام می‌گذارد. برخی حکومتیای محلی از جمله لرستان و گرجستان منحصراً مرزهای خروجی کشور به‌شمار می‌رود. وظیفه وزیر بزرگ فقط به ایرانیانی که از خاندانهای کهن باشند واگذار می‌گردد. حکومت اصفهان را همیشه به یک گرجی می‌سپارند.^۳ اصولاً این مشاغل موروثی است. هنگامی که وارث خیلی جوان باشد، شاه قیمی برای وی تعیین می‌کند که به جایش به کارها پردازد.

بزرگترین مسئولیت کشور، متعلق به «اعتمادالدوله» است، که معادل فرمانده کاخ در فرانسه است، با این تفاوت که سرانجام هیچ کاری را بدون فرمان شاه به پایان نمی‌رساند.^۴ وزیر بزرگ یا نخست‌وزیر باید توانایی و ظرفیت زیادش به ثبوت رسیده باشد. وی کاربرد کل شاه بوده مهرهای سلطنتی در اختیارش است. می‌تواند هنگام جنگ به جای شاه حکومت کند و اگر شاه جوان باشد جانشین وی شود. در صورت مغضوبیت، وزیر هرگز محکوم به مرگ نمی‌گردد، بلکه تبعید خواهد شد.

«دیوان بیگی» در ردیف دوم مسئولیتها قرار دارد که عبارت از بزرگترین قاضی مملکت است. وی قاضی القضاة به‌شمار می‌رود.^۵ رسیدگی به امور کشوری و جنایی با اوست. جلسات

۱. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۳۳.

۲. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۲۹۵ - ۲۹۸.

۳. پدر رافائل دومان، صفحه ۱۴.

۴. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۳۳.

جیره و مواجب سربازان را حاکم می‌پردازد^۱ و هرچند در منزلتای خودشان زندگی می‌کنند ملزم به تمرینات نظامی بوده، تیه سلاح و مخارج نگهداری اسبایشان به عهده آنهاست. این وظیفه در تمام مدت حیات است و شاید ارثی باشد.^۲

دولا واله می‌نگارد:

«معمولاً در طول زندگی یک فرد، شایستگی خان بودنش مورد تأیید قرار نمی‌گیرد، بلکه اغلب به فرزندانش به ارث می‌رسد. خانواده‌هایی وجود دارند که این لیاقت در آنها بیش از دوست سال برقرار بوده است. بنابراین مردمی که تحت فرمانبرداری آنانند، خانها را ارباب و آقای واقعی خود می‌شناسند، نه افسران و وزرای شاه را»^۳.

لیکن اولتاریوس این وظیفه را موروثی نمی‌داند، می‌گوید، انتصاب آنان بیشتر وابسته به لیاقت آنان است تا وراثت. فرزندانشان از دارایی آنها ارث می‌برند، نه از شغلشان.^۴

دلیل اختلاف‌گویی فوق آن است که دو لاوله و اولتاریوس در یک زمان از ایران دیدن نکرده‌اند.

سلطانها یا حکام ردیف دوم توسط شاه تحت فرمان خان قرار می‌گیرند. اعمال مهم خود را مستقیماً با پادشاه درمیان می‌گذارند، و وقایع کوچک را به خان گزارش می‌دهند. لیکن سلطانهای خیلی قوی، آنهایی که برتر از خود هیچ خانی را نمی‌شناسند، فقط از شاه اطاعت می‌کنند. برای مراقبت از خانها و سلطانها و احتمالاً برای جلوگیری کردن از آنها، سه افسر: یک نایب، یک وزیر، یک منشی دولتی دارند. در صورت سرپیچی، شدیداً تیه می‌شوند، ولی به ندرت محکوم به مرگ می‌گردند.^۵

ایلاتی که شاه خانهای آنها را برای ذخیره عایدیش حذف می‌کند (مثلاً شیراز) توسط نایبهای شاه که «آصف» نامیده می‌شوند، اداره می‌گردد.^۶

برای شهرهای مهم، شاه حاکم ویژه انتخاب می‌کند: داروغه؛^۷ که یک «اتز» و گروهی

کمان‌دار در اختیار دارد.^۱ شهرهای کوچک را یک قاضی اداره می‌کند، که نایب کشوری و امور جنایی بوده، از طرف شاه پشتیبانی می‌شود. این قاضی می‌تواند، هر مجازاتی تعیین و اجرا کند، جز اعدام که ویژه شاه است.

قصبات بزرگ و روستاها «کلانتر» دارد، که مالیاتها را مشخص می‌کند.^۲

سفرای شاه در خارج از بین خان و سلطانها برگزیده می‌شوند. مخارج این سفارتها و نیز هدایا نصف از طرف شاه و نیم دیگر از سوی خان یا سلطان پرداخت می‌گردد.^۳

حکامی که به طرزی خاص معین شده‌اند از شاه لباسی گرانبها دریافت می‌کنند که «خلعت» نامیده می‌شود، گاهی با لباس شمشیر، خنجر و اسب با زین و یراق هم داده می‌شود.^۴

کوشیدیم تا ساختمان دولت مرکزی و ایالات را طبق گزارشهای مسافرین وصف کنیم. لیکن به نظرمان می‌رسد، جالب باشد به عقیده یکی از آنها اشاره کنیم: شاردن که می‌گوید، این ترتیبات، موجب انتقاد شدید ایرانیهاست، چون می‌پندارند «وزرا زالوهایی سیری ناپذیر بوده، مردم را از پا درمی‌آورند و از جریان یافتن پول جلوگیری می‌کنند که بالاخره تمامی آن به خزانه شاه می‌رود».

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ.

۳. دو لاوله، جلد ۲، صفحات ۵۸ - ۵۹.

۴. اولتاریوس، صفحه ۹۴۱.

۵. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۱۶.

۶. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۳۱۳ - ۳۱۴.

۷. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۱۶؛ تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۳۱۳ - ۳۱۴؛ تونو، صفحات ۹۵ - ۱۸۴؛

اولتاریوس، صفحات ۹۴۱ - ۹۴۲؛ کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۱۴۵.

۱. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۳۱۳ - ۳۱۴.

۲. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۱۴۵.

۳. اولتاریوس، صفحات ۹۴۱ - ۹۴۲.

۴. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۱۶.

در حد آنان نیست، مع ذلك اگر از نزدیک دقت کنیم، متوجه می شویم که اینها بسیار شریفتر از قزلباشی هستند، چون قزلباشی نام دسته‌ای از مردم است که سر کار آمده‌اند و به زور به قدرت رسیده‌اند»^۱.

در آغاز پیاده می جنگیدند. لیکن «چون در ایران سربازان مجبورند به علت بعد مسافت با اسب سفر کنند... و نیز حرکت سریع سپاه، که پیاده نمی تواند ادامه دهد... شاه آنها را سواره کرده و با اسب و تفنگ قتله‌ای خوب مبارزه می کنند»^۲.

به خوبی به نظر می رسد که این گروه در آغاز رسته‌ای برگزیده بوده‌اند، زیرا دولا واله اشاره به این دسته سربازان مازندرانی دارد که پیروزمندانه از استحکامات ایروان در ارمنستان دفاع کرده بودند؛ این منطقه را ترکها با دویست سیصد هزار نفر در محاصره گرفته بودند.

در زمان عادی بیست هزار نفر به حال آماده باش هستند و عمامه عادی دارند.^۳ «دسته دوم چریکها یا سربازان ملی شریف و اصیلتر از تفنگداران برده یا رعایای شاه هستند، همگی اصلاً مسیحی بوده‌اند و تقریباً در کودکی خریده شده یا از ملت‌های مختلف مانند قرقیزها، گرجیها، ارمنیها و دیگران گرفته شده‌اند، لیکن امروزه اسلام آورده‌اند».

«جیره و مواجب آنها کاملاً خوب است» لیکن روی هم رفته غلام به شمار رفته و هرگز نمی توانند خود را بازخرید کنند.

سواره می جنگند و چند نوع اسلحه دارند «نیزه، تیر و کمان، تنگ قتیله‌ای، گرز آهنی، به علاوه شمشیر خمیده، و خنجر بی شکل خاص خودشان که همیشه همراه دارند، و نیز تمامشان تبری به کمر دارند... در این مورد از رسم ایرانیان کهن غنلت نمی ورزند»^۴.

مع ذلك شاه از تیر و کمان صرف نظر کرده «چون چیزی بی فایده و بسیار دست و پاگیر است»^۵، تا به جایش در تمام رسته‌های اسلحه گرم وارد کند، بقیه پوچ و وسیله سرگرمی است. حمل کننده تاج، چریکهای برده هستند.

«تعداد این بردگان که چریک هستند و به جنگ می روند، می خواهم بگویم آنها بی که به شاه تعلق دارند، و خرجشان با وی است... تا پانزده هزار نفر می رسد، زیرا شاه بیش از سی هزار در اختیار دارد، لیکن همه آنها سرباز نیستند، برخی در

چندین مسافر به سازمان سپاه، تشکیلات قسمتهای آن، سربازگیری و جیره و مواجب توجه کرده‌اند. لیکن دولا واله که خود شخصاً در جنگهای شاه عباس علیه ترکها شرکت داشته جالبترین شنیدنی ترین اطلاعات را به ما می دهد.

در سپاه چهار صنف چریک وجود دارد:

«دسته کمتر تفنگدارها هستند، چریکهای نوظهور در کشور که شاه از چند سال قبل، با اصرار دون آنتوان شرلی انگلیسی ایجاد کرده است. تمام این تفنگداران از مردمان کهن و قدیمی کشور بوده، در شهرها، روستاها و قصبات زندگی می کنند، تقریباً مانند آنهايي که ما سربازان چریک می نامیم».

اینها از شاه جیره می گیرند و اگر احضارشان کند، بلافاصله باید خود را معرفی کنند.

دولا واله درباره این «تفنگداران» قضاوتیایی دارد که به نظرمان رسید. آوردن عین نوشته‌هایش ضروری باشد:

«نجیب زادگان، می خواهم آنهايي را بگویم که قزلباشی نام دارند، که اصلاً سرباز هستند، با آنهايي که رعیت، یعنی «واسو»، یا تات موسوم هستند نمی آمیزند، زیرا اینها از پست ترین مردما به شمار می روند. واضح است که کلمه تات در ایران به غیر اشراف گفته می شود، اسلحه داشتن و مستقیماً به خود شاه خدمت کردن

۱. دولاواله، جلد ۲، صفحه ۴۸۶.

۲. همان مأخذ.

۳. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۴۶۹.

۴. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۴۷۱.

۵. همان مأخذ.

دربار پادشاه به خدمت گماشته شده‌اند و دیگران به کارهای گوناگون اشتغال دارند؛ هر کدام از آنان طبق استعداد و وضعیت طبیعی که داشته‌اند، تربیت گشته‌اند. جواترها در خانه‌های مختلف با دلسوزی تعلیم می‌گیرند، که مانند مدارس حرفه‌ای است، سپس از آنجا خارج می‌شوند تا به اراده شاه و برحسب وضع و حالشان به کارهای مختلف بپردازند. این سپاه بردگان مانند گروههای دیگر، همه جدید بوده، شاه عباس آنها را ایجاد کرده است.^۱

سومین نیرو «قزلباشی» است، «متشکل از سی و دو قبیله مختلف و مشخص، زیرا که شاید در آغاز، مردم سی قوم متفاوت به شاه اسمعیل کمک کرده‌اند که به شاهی برسد». اینها به دو رسته تقسیم می‌شوند و «راست» و «چپ» نام دارند، چون بخشی همیشه سمت راست و دیگران طرف چپ شاه قرار می‌گیرند، و این ترتیب در جنگ، محل سکونت، حرکت، در دیوان، یا جلسات مشاوره و درگاه شاه، هنگامی که نگهبان هستند و بالاخره در تمام اجتماعات و در تمام اعمال سیاسی، حفظ می‌شود.^۲

آنها در تمام کشور پراکنده بوده و خود را شریفتر از سایرین می‌پندارند. «کسانی که اصلاً ترک هستند، قدمت و سابقه شریف‌زادگیشان در مملکت، بیش از روزگاری نیست که شاه اسمعیل ایشان را به دور هم جمع کرد، تعلیمشان داد و شریف‌زاده‌شان نامیده و تاج را به آنان داد، که به‌عنوان نجیب‌زادگی و دینی که مبلغ آن هستند بر سر می‌گذارند. اسم قزلباش یا سرسرخ از اینجا ناشی می‌گردد».^۳

«قزلباشیها آزاد و مستقل هستند... می‌توانند از کاری که به آنان رجوع می‌شود امتناع ورزند... و حتی، هرگاه که احساس کنند مزایایی بیشتر نصیبشان می‌گردد، می‌توانند آقای خود را عوض کنند، هنگام جنگ از کسی اطاعت می‌کنند که از او حقوق دریافت می‌دارند».

دولا واله توضیح می‌دهد چگونه نجیب‌زادگان ناچارند وارد گروه قزلباشی گردند.

«... در تمام این سرزمینهای شرقی، زمین معمولاً متعلق به شاه است؛ و در نتیجه کسی که تاجر و صنعتکار نباشد یا زمینی نداشته باشد، یا نمی‌تواند به زندگی ادامه دهد، یا در بیچارگی و بینوایی محض غوطه‌ور است، پس باید از خزانه شاه

یا یکی از بزرگان مملکتی مستمری بگیرند، به این ترتیب همه قزلباشیها سرباز هستند، و اندک‌شماری از آنان قادرند بدون جیره و مواجب یک شاهزاده زندگی کنند».^۱

قزلباشیها سواره و با سلاحی که دلخواهشان باشد، معمولاً تیر و کمان، سپر گرد و نیزه می‌جنگند، «تفنگ فیله‌ای را تحقیر می‌کنند و آن را شایسته جوانمردان نمی‌دانند». لیکن اکنون استفاده از آن را آغاز کرده‌اند، بی‌آنکه سایر ابزارهای جنگی کهن خود را کنار گذارند، معدودی بسیار کارکشته که جهت رهایی از دست و پاگیری و بار اضافی یک تفنگ، فقط از سلاح قدیمی خود بهره می‌جویند، که برای سواره‌نظام راحت‌تر است.^۲

«چهارمین گروه چریک یا سربازان ملی ایرانیها و شریفتر از دیگران کرچیها هستند، که محافظین شاه به‌شمار می‌روند و نگاهیانی کاخ یا خرگاه پادشاه و وظیفه آنهاست». در حقیقت آنها مشابه پرتورین‌های^۳ ما، در امپراتوریهای باستانی هستند.^۴

بیشتر اوقات تاج به‌سر دارند، از سلاحی مشابه قزلباشی استفاده می‌کنند و سوار هستند. کرچیها به دوازده هزار نفر می‌رسند.

علاوه بر این چهار دسته سرباز ملی، رسته‌های کم‌اهمیت‌تری نیز وجود دارد. دولا واله «یساقچی‌ها» را نام می‌برد که نوعی پلیس راه هستند. «رفت و آمدها را تحت نظر دارند، و مراقبت می‌کنند که اشخاصی گامی مخالف برندارند. در سفرها به زنان شاه نزدیک نمی‌شوند. برای مشخص شدن کارشان تیری در عمامه‌هایشان دیده می‌شود».^۵

تعداد سربازان «یکصد هزار نفر است که شاه دایماً در پهنه امپراتوریش آماده دارد، که برای امنیت مرزها همیشه در این مناطق مستقرند». اینها جنگاوران به معنای واقعی به‌شمار می‌روند، لیکن افزون بر ایشان «افراد توانگری هم دیده می‌شود که حقوق زیاد می‌گیرند، مسلح هستند، و مانند سربازان به نظر می‌رسند».^۶

بسیار دشوار است که تصور صحیحی از وضعیت ارتش به‌دست آوریم. دولا واله اغلب اشاراتی ضد و نقیض دارد که برحسب زمان و مکان متفاوت است. از سوی دیگر طبقات کسانی را که به دنبال سپاه در حرکت هستند شرح می‌دهد که اغلب با سپاهیان درهم و مخلوط می‌شوند،

۱. همان مأخذ، صفحه ۴۷۸.

۲. دولا واله، صفحه ۴۷۸.

۳. همان مأخذ، صفحه ۴۸۰.

۱. همان مأخذ، صفحه ۴۷۴.

۲. سربازان گارد = Pretorians

۳. همان مأخذ.

۱. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۴۷۲.

۲. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۴۷۳.

مانند درباریان، خواربارفروشان، و حتی زنان «که تعداد آنان اغلب کمتر از مردان نیست. مطابق عادت باستانی ملل آسیایی به شهادت گزنفون همگان با تمامی خانواده‌شان رهسپار جنگ می‌شوند»^۱.

دولا واله پس از توصیف سازمان سپاه، خاطراتش را درباره رفتار و روابطش با مردم شرح می‌دهد. این توضیحاتش زنده و کاملاً واقعی است، چون که در جنگهای علیه ترکها شرکت کرده بوده است.

«هنگام حرکت در شاهراه‌ها اردوی ما دو روز کامل طول می‌کشید تا بدون انقطاع عبور کند...»^۲ «لیکن به عقیده من فروتنی مردان جنگ به گاه حرکت بسیار باشکوه بود... زیرا نوای شیپور و طبل یا صدای دیگری به گوش نمی‌رسید... به قسمی که این قشون در مقایسه با ارتش، بیشتر یک دسته مذهبی می‌نمود تا صفوف سپاهی. نظمی درست و آرایشی بس زیبا داشتند، برعکس ما دقت می‌کردند ضمن عبور، دهات و شهرها را اشغال نکنند، آنچه سر راه بود نه خراب می‌کردند و نه به غارت می‌بردند... حتی رفتاری با نزاکت داشتند با اطرافیان مهربان بودند هرچه می‌خریدند بهایش را به درستی می‌پرداختند، به طوری که عبور ارتش از جایی مزایای خارق‌العاده و قابل ملاحظه برای اهل محل داشت»^۳... «بازرگانان و خواربارفروشان در کمال آزادی به اردوها حتی میدانهای جنگ می‌آمدند... به این ترتیب خریداران و فروشنندگان از نظمی کامل بهره می‌جستند»^۴.

«لیکن حقوق سربازان، به شما می‌گویم که هر مرد سوار از پنج «تومانی» در سال کمتر دریافت نمی‌کرد؛ که معادل پنجاه‌سکین است. بنابراین یک سرباز سواره‌نظام می‌تواند در محل خود با شرافت و بسیار راحت زندگیش را بگرداند... در عین حال مواجب برخی افراد عالی‌مقام بی‌نهایت از دیگران بیشتر است. در واقع افرادی وجود دارند که سالانه صد، دوست و سیصد تومانی می‌گیرند. اما «این اشخاص صاحب مقام» خودشان مخارج دسته‌هایشان را می‌پردازند، هرچند که هر یک از ایشان در دفاتر شاه «یک سر» نوشته می‌شوند»^۵.

۱. همان مأخذ.

۲. دولا واله، جلد ۲، صفحه ۴۸۲.

۳. همان مأخذ.

۴. همان مأخذ، صفحات ۴۸۲ - ۴۸۳.

دولا واله به نقشی که سپاه از دیدگاه اقتصادی در کشور دارد تأکید می‌کند:

«به‌علاوه اردو، یا مقر ارتش بدون شک بزرگترین و بهترین شهر سرزمین ایران است. معمولاً هر چه خواستنی باشد در آنجا فراهم شده است. زیرا افزون بر آنکه تعداد زیادی خواربارفروش داریم به آنجا وارد می‌شوند، همیشه بازرگانان و صنعتکاران زیادی از هر قبیل به اردو می‌آیند و هرگونه مایحتاج و ابزاری در اختیار خریداران می‌گذارند و دلپسندترین چیزهایی که ممکن است در شهری یافت شود در آنجا موجود است»^۱.

اگر فکر کنیم که ارتش داریم در حرکت باشد، می‌توان بدون دشواری متوجه شد که تا چه حد سپاه به گردش پول کمک می‌کند.

از سوی دیگر «چون سپاه در ایران مدام اردو می‌زند و سربازان و بزرگان دربار بیش از آنکه در خانه‌هایشان باشند در قرارگاه‌های نظامی زیر چادرهایشان به‌سر می‌برند، برای راحت زیستن به هزاران ابتکار موفق شده‌اند که در بهترین شهرها چنین آسیایی فراهم نیست».

دولا واله به استقرار گرمابه‌های واقعی، زیر چادرها اشاره دارد، که دیگرهایشان را پشت شتر حمل می‌کردند، و نیز آشپزخانه‌های متحرک بر پشت شتران که در حرکت غذاها در حال پخته و آماده شدن بوده است.

قبل از پرداختن به توضیحات سایر مسافران به ذکر یک موضوع دلکش می‌پردازیم: استفاده از کبوتران قاصد.

دولا واله ارزیابی کرده که این نژاد کبوتران که در بغداد پرورش می‌یابند بهترین کبوتران قاصد آسیایی و آفریقایی هستند.^۲

گزارش مسافران دیگر که کوشیده‌اند سپاه را توصیف کنند اطلاعات بسیار کمتری از دولا واله به ما می‌دهد و فاقد دقت و موشکافی است. مع‌ذلتک چند تذکره فہرست ما را تکمیل می‌کند، می‌آوریم.

به نظر می‌رسد پدر پاسیفیک دوپرونس فقط به تدارکات توجه داشته است. وی نظم و ترتیب صحیحی را مشاهده کرده است، تا ارتش که همیشه آماده است، با نقصان آذوقه روبه‌رو نشود. هر حاکم باید مراقبت زیادی بکند تا نیازهای سپاه فراهم باشد. کاروانهایی که بارشان

۱. همان مأخذ، صفحات ۶۱۶ - ۶۱۷.

۲. همان مأخذ، صفحه ۶۲۱.

ضروریات زندگی و خصوصاً مواد خوراکی است، شب و روز در حرکت است. اگر حاکم در وظیفه رساندن خواربار غفلت ورزد، به شدت تنبیه می‌شود. یکی از حکام «بایلون» به علت اینکه «دو روز سپاه رنج کشید» اعدام شد.

رفتار خوب سپاهیان نیز وی را شگفت‌زده کرده است. یک سرباز هم جرأت ندارد بدون پرداخت بها جنسی را ببرد، چون سزایش مرگ است. کالاهای باارزشی که از سوی شاه تعیین شده به ایشان فروخته می‌شود.^۱ فرمانی از پادشاه مردم را از قرض دادن به افسران و سربازان منع کرده است: «به افسران و سربازانم خوب حقوق می‌دهم، و مناسب وضعیتشان، آنچه برای غذا و سایر ضروریات لازم دارند، می‌دانم و به آنها می‌دهم... اگر خارجیان ایشان را در حال وام گرفتن ببینند، می‌اندیشند که حقوق خوب نمی‌دهم و برای من موجب آبروریزی است».^۲ تاورنیه به چند توضیح رسته‌های سپاه بسنده کرده که درهم است و با توصیفات دولایه تفاوت دارد.

تونو تصریح می‌کند که سپاه هنگام جنگ توسط سپهسالار فرماندهی می‌گردد، وظیفه‌ای که زمان صلح حذف می‌شود.

بنا به اظهارات وی فرزندان سربازها از هفت سالگی جیره دارند که با بالا رفتن سن افزایش می‌یابد.^۳

شاردن هم از وضع بچه‌ها شگفت‌زده شده است. به محض آنکه بتوانند جای پدر را بگیرند جانشین وی می‌شوند، یا اینکه یکی از اقوام به عوض وی وظیفه را عهده‌دار می‌شود تا کودک بزرگ شود. هر ساله پول دریافتی را می‌افزایند.^۴

این گفته‌ها نشان می‌دهد که تجهیز ارتش یکی از مهمترین اشتغالات شاه بوده است.

اولتاریوس شرح جالبی درباره کلاه قرمز «قزلباشیا» می‌دهد که شاه نیز بر سر می‌گذاشته است. این کلاه دوازده ترک دارد که هر یک نشانه‌ای از یک جانشین پیغمبر [ص] است.^۵

۱. پدر پاسینیک دوپرونس، صفحه ۳۹۷. ۲. همان مأخذ، صفحه ۳۹۵.

۳. تونو، بخش دوم، صفحات ۱۹۱ - ۱۹۲. ۴. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۲۹.

۵. اولتاریوس، صفحه ۸۱۲.

پلیس و امنیت راهها

دولایه می‌گوید، در این کشور «راهزنی دیده نشده و دزدان تعرض نمی‌کنند، در حالی که ترکیه سارق فراوان دارد...^۱ و جاده‌ها توسط راهداران یا گاردهای راه تحت مراقبت است، ایشان موظفند راهها را از وجود دزدان پاک سازند».^۲

تاورنیه تأکید می‌کند که از مسافران محافظت می‌شود:

«در ایران برای امنیت جاده‌ها نظم و ترتیب خوبی برقرار است. در این باره فقط چند جا صحبت کرده‌ام، باید دانست، که در فواصل معینی به ویژه نقاطی که آب دارد یا اجباراً از آنها باید گذشت، گاردهایی می‌گمارند که «راهدار» نامیده می‌شوند، و با کوچکترین خبری راجع به یک دزدی به شتاب سر می‌رسند و از همگان می‌پرسند از کجا آمده بودند و به کجا رفتند».

حقوق راهداران ناچیز است، لذا اندک پولی از هر حیوان بارکش که کالا حمل می‌کند می‌گیرند، جز حیواناتی که بارشان آذوقه است.^۳

تونو، تعریف می‌کند در راه کردستان به راهدارها برخورد کرده، و پنداشته که دزد هستند،

لیکن رئیسشان وی را «قارداش» خوانده (که به معنای برادر است) و مؤدبانه توضیح داده که برای محافظت او از خطرات راه در اینجا است، و دستور دارد که به وی اجازه عبور ندهد، چون راه امن

۱. دولایه، جلد ۲، صفحه ۳۲. ۲. همان مأخذ، جلد ۳، صفحه ۳۴۳.

۳. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۴۱.

نیست. این راهدارها به‌ویژه در مرزها و همچنین حدود ایالات زیادند، تا امنیت راهها را برقرار سازند. تونو هم مانند تاورنیه تصدیق می‌کند که برای حقوقشان از هر قاطر یا اسب بارکش چند «بیستی» می‌گیرند. تمام کسانی را که مربوط به کاروان نباشند و آنها را به قدر کافی نشانند توقیف می‌کنند.^۱

به نظر اولناریوس، پلیس در ایران خوب سازمان یافته است. بدون وقفه گشتیها برای ردگیری راهزنان یا بی‌نظمیها در تکاپو هستند؛ ایشان با جدیت و کوشش زیاد به وظایف خود عمل می‌کنند، چون در صورت وقوع دزدی و پیدا نشدن اموال خودشان ملزم به جبران خسارات هستند. به این ترتیب مسافران، دز پناه پلیس کاملاً خاطرجمع هستند، «به این علت گاهی پس از نیمه‌شب از دیر آگوستین‌ها که بیش از نیم فرسنگ از اصفهان فاصله داشت به منزلمان باز می‌گشتیم، بدون آنکه هرگز بر خورد بدی داشته باشیم، و حتی اگر در این شهر بزرگ گم می‌شدیم، کشیکچی توجه داشت که با مشعل ما را تا منزل راهنمایی کند».

«... روزی شاه عباس خواست هوشیاری این افراد را بیازماید، پس عمداً گذاشت تا غافلگیرش کند، او را به زندان بردند، یکی از افراد وی را شناخت و به دیگران گفت، همگی به پای شاه افتادند و بخشش خواستند، لیکن شاه رضایت خود را از دقت و هوشیاری آنان اعلام کرد و گفت کاری انجام داده‌اند که به آن اجبار داشته‌اند، و او در روز پادشاه است، اما با آنهاست که کوشش کنند تا شبها مردم در آرامش به‌سر برند».^۲

شاردن و دولا واله همین مشاهدات را دارند: پلیس در این کشور شایان دقت است چه از لحاظ امنیت راهها و چه از لحاظ توجهش به سرقتیها: «اگر مال کسی را دزدیدند، چه در شب یا روز، چه در راه یا محل اقامت، حاکم ایالت باید راهزن را بیابد، یا بهای مال دزدی شده را بپردازد».^۳

چند اطلاعات دیگر هم داده‌اند: «اگر کسی شکایت کند که چیزی از او دزدیده‌اند، شهرهای مجاور محل سرقت یا فرمانده منطقه ناچارند به شاکي مبلغ مورد ادعا را با قید سوگند بپردازند».

حاکم عوارضی از آنچه یافته می‌گیرد یا از سوی دولت به او پرداخت می‌شود. مطلبی که

۱. تونو، بخش دوم، صفحه ۱۲۴.

۲. اولناریوس، صفحه ۸۴۸.

۳. شاردن، جلد ۲.

موجب خوب کار کردن وی است. وقتی سرقتی در جاده‌ها رخ دهد، راهدارها فرمانداران را در جریان امر می‌گذارند و ایشان دستور دادرسی را صادر می‌کنند و پاسدارانی تا شعاع پانزده یا بیست فرسنگ برای ردیابی و اطلاعات گسیل می‌دارند.

اگر اشیاء مسروقه طی چند روز به دست نیاید، دادگاه ایالت را دخالت می‌دهند. اساساً «راهدارها» ناچار به جبران اموال دزدی شده هستند، یا نزدیکترین آنها مجبور به جبران خسارت است. صاحب مال باید بیست و پنج درصد بهای اجناس پیدا شده را به دولت بپردازد. اگر سرقت در شهر اتفاق بیفتد صاحب منصب محله مسئول است.^۱

کورنی لوپرون همین توضیحات را داده است، لیکن گزارش او حاکی از این است که پولی که به دولت داده می‌شود یک سوم بهای اجناس دزدیده شده است. این تفاوتها شاید مربوط به زمانهای گوناگون باشد.^۲

۲. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۱۵۱.

۱. شاردن، جلد ۲، صفحه ۳۰۴.

شرطی که چیزی برای گذران داشته باشد...»^۳.

اولتاریوس اظهارات تاورنیه را درباره راهزنیها تایید می‌کند:

«ایرانیان از دزدی بسیار نفرت دارند، زیرا به عقیده ایشان این کار جنایتی پست و ننگین است، به این علت اجازه نمی‌دهند که سارقین بیش از چند روز در پناه بمانند».

این پناهگاه حتی به روی بزرگان نیز گشوده است. وی سلطانی را دیده، که مغضوب شده بوده، و با تمام خانواده‌اش زیر چادر زندگی می‌کرده است.^۲

شاردن هم از این پناهگاه حیرت کرده است. آن را وسیع گزارش می‌دهد: «دو باغ بزرگ مجزا هر یک دارای یک کلاه‌فرنگی، شامل یک تالار و چندین اتاق کوچک در اطراف». در اینجا مردان جدا از زنان هستند.

شاردن تصریح می‌کند که «مساجد و سایر اماکن مقدس پناهگاه به‌شمار نمی‌رود. هیچ محلی جز مقابر مقدسین بزرگ، کاخ، مطبخها و اصطبلهای شاه مکان پناهندگی نیست». بنابراین شاردن هم آنچه سایر مسافران اظهار داشته‌اند به ما می‌گوید. همچنین می‌افزاید شاه تنها کسی است که می‌تواند پناهندگان را خارج کند و برای بیرون راندن آنها چه می‌کند؛ «هنگامی که پادشاه فرمان می‌دهد پناهنده‌ای را بیرون کنند، مستقیماً عمل نمی‌کنند، بلکه غذا بردن برای وی را ممنوع می‌کنند... کاری که مجبورش خواهد کرد از پناه خارج شود».

در خاتمه اضافه کرده است: «صرفیهایی که نگهبان کاخ شاه هستند بر پناهگاه نظارت و مباشرت دارند و خوب می‌دانند چگونه از آن بهره برند»^۲.

به عبارت دیگر، کسانی که استطاعت داشته باشند در «پناه»، امنیت خواهند داشت.

پناهندگی

باید تصریح کنیم که پناهندگی به مفهومی که امروز از آن درک می‌کنیم مورد بحث ما نیست. سخن از حق پناهندگی که به فراریان داده می‌شود تا در کشوری زندگی کنند، در میان نیست، بلکه پناه گرفتن مرتکبین جنایت یا خلاف در بعضی نقاط مورد نظر ماست.

تاورنیه به صراحت می‌گوید، این حتی است که برای تمام جنایتکاران بدون استثنا، در تمام مدت عمرشان و خانواده‌شان شناخته شده است. لیکن برای سارقین این حق محدود به چند روز است، زیرا دزدی قابل تحقیرترین خلافیاست.

وی چند مکان را به‌عنوان پناهگاه مشخص کرده است: حرم قم جایی که مرقد حضرت معصومه [ع] قرار دارد، آرامگاه شاه صفی، شاه عباس دوم و عالیقاپو در اصطبلان و اصطبل شاهی^۱.

تونو این در را که مانند دروازه‌ای است با آستانه مدور دیده است: «اینجا پناهگاهی است مصون از تعرض و همان‌قدر امن که اصطبلها و آشیزخانه شاه»^۲.

اولتاریوس نظر دیگری دارد. «در آستانه کاخ شاه محرابی است واقع در باغی بزرگ. ورود به این محراب برای هر کس که از زندان هراس دارد آزاد است، هر صاحب شغل یا جنایتکاری، در آنجا پناهی امن می‌یابد، حتی علیه خشم شخص شاه، و می‌تواند تا زمانی که کارهایش با طرفها حل و فصل شود یا از شاه بخششنامه بگیرد در پناه بماند، فقط به

۱. تاورنیه، جلد ۱، صفحه ۸۸.

۲. تونو، صفحه ۱۵۱.

۱. اولتاریوس، صفحه ۷۶۱.

۲. همان مأخذ.

۳. شاردن، جلد ۳، صفحات ۲۴ - ۲۵.

فرمانبرداری جزیه بپردازند»^۱.

به این ترتیب تحمل مورد بحث نسبی است، و برای اجرای قانون قرآن است، که دستور داده «کسی را نکشند»^۲.

دیگر مسافران این تحمل را ستوده و مانند شاردن تعمق نکرده‌اند. از جمله مورد کورنی لوپرون است که مشاهده کرده خارجی‌ان کاملاً آزادی دارند تا اعمال دینی خویش را به جا آورند و ذکر می‌کند تعدادی دیر در اصفهان وجود دارد: کاپوسین‌ها^۳، کارم‌ها^۴، ژزوئیت‌ها^۵، اوگوستین‌ها^۶ و دومینیکن‌ها^۷. و چون نسبت به بناهای زیبا حساس است، به کلیساهای شکوهمند ارمیهای سن ژاک^۸ و سن توماس^۹، اشاره می‌کند. اولی نقاشیهای دیواری قشنگی دارد و دومی تزئیناتی ندارد.^{۱۰}

اگر شاردن بدین گونه بیش از سایر مسافران در مشاهدات دینی تعمق کرده، باید بدانیم علتش وضع زندگی معنوی خود وی بوده است. او پروتستانی فرانسوی است، همچون همسرش، آزار دیده و شکنجه شده است. لذا به سادگی درک می‌شود که چرا به مطالعه و بررسی اسلام رو آورده است. در واقع صفحات متعددی را وقف تحقیق بسیار جالبی درباره اسلام کرده است. نمی‌کنیم که مقایسه ادیان جایش در این اوراق باشد، مع ذلک باید به آنها اشاره‌ای داشت. در اینجا تصریح می‌کنیم که هدفمان غور در اصول و مبانی ادیان نبوده، بلکه ارائه آداب و رسوم و بخشی است که آمیخته به زندگی مردم گردیده است. لذا جداگانه نتایج مشهود هر مذهبی را در سنن و رسوم، طبق آنچه به نظر مسافران ما رسیده و دینی را از دین دیگر مشخص می‌کند شرح می‌دهیم.

ترکهای عثمانی سنی و ایرانیان شیعه هستند. ترکیها پس از محمد [ص]، ابوبکر و عمر، عثمان و علی [ع] را جانشین پیغمبر می‌دانند. شیعه‌ها سه جانشین نخست را نفی کرده، به علی [ع] پسر عم و داماد رسول‌الله [ص] اعتقاد دارند.^{۱۱}

همچنان که در فوق مشاهده کردیم، ایرانیان شیعه هستند. در اینجا فقط به اثبات این مذهب

۱. همان مأخذ، صفحه ۳۰۶. ۲. همان مأخذ، صفحه ۳۱۳.

- | | |
|-----------------|------------------|
| 3. Capucins | 4. Carmes |
| 5. Jesuites | 6. Augustins |
| 7. Dominicains | 8. Saint Jacques |
| 9. Saint Thomas | |

۱۰. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۱۸۸. ۱۱. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۸۱.

ادیان مرسوم در ایران

شاردن در سرآغاز فصل نوزدهم که «ویژه ادیان در ایران» است، می‌نویسد:

«یکی از دستورات دین محمدی، تحمل همه نوع مذاهب است، به شرط پرداخت جزیه سالانه: به این ترتیب کسی نیست که از انجام مراسم مذهبی اش در رنج باشد، مانند مسیحی، یهودی، بت پرست و سایر فرق»^۱.
در واقع جای شگفتی است که در گزارشهای چندین مسافر می‌خوانیم در سرزمینی تحت فرمان پادشاهی مستبد، چندین مذهب بتوانند به کیش خود عمل کنند. توضیح این مطلب دریافت «جزیه» سالانه است.

شاردن درباره این تحمل چنین توضیح می‌دهد:

«مذهب [حضرت] محمد [ص] می‌آموزد گروانیدن غیر مؤمنین به اسلام ثواب بزرگی دارد؛ و واجب است با غیرت و همت در این باره جهد کنند، لیکن در این کار نباید خشونت و شدت باشد، و اگر جزیه را بپردازند، درباره آنان باید عدالت داشت، انسان گونه با ایشان رفتار کرد. جزیه، معادل مقدار پولی است به طلا، که هر مذکر پس از بلوغ باید سالانه بدهد. و به معنای بازخرید زندگی است، زیرا طبق تعلیمات [حضرت] محمد (ص)، وفاداران [به حضرتش] ناچار هستند بی‌ایمانان را به حد افراط تعقیب کنند و به هیچ عنوان مورد عفو قرار ندهند، مگر آنکه به اطاعت درآیند و به‌عنوان نشانه

۱. شاردن، جلد ۲، صفحه ۳۰۵.

در زندگی ایرانیان اشاره کرده، وارد تفسیرهای گوناگون نمی‌شویم.

تاورنیه می‌گوید ایرانیان اعمال مذهبی خویش را در مساجد انجام می‌دهند. نماز را «پیشنماز» رهبری می‌کند. نماز را پس از شستن سر، دستها و پاها می‌خوانند. همیشه رو به سوی مکه دارند. وانگهی تمام مساجد به سوی مکه ساخته شده است. خارج از مسجد مؤمنین همیشه از قبله‌نما استفاده می‌کنند. هنگام نماز توسط مؤذن از بالای مناره اعلام می‌گردد.^۱ ایرانیان نماز را با دستهای آویخته انجام می‌دهند، لیکن اولتاریوس می‌گوید که ترکها دست به سینه به نماز می‌ایستند.^۲

پنج نماز روزانه دارند، هنگام طلوع آفتاب، ظهر، عصر، هنگام غروب و شب، که ضمن آن تنها به خدا توسل می‌جویند.^۳

اسلام:

□ تولد ... قبل از زایمان، زنان هدیه‌ای به ملای مکتب می‌دهند تا به بچه‌های مکتبی مرخصی دهد. می‌پندارند که این محبت به آنها، موجب راحت فارغ شدن است. عده‌ای پرندگان خود را آزاد می‌کنند.

برخی از کودکان ضعیف، یا نوزادی که پس از مردن چند بچه دیگر به دنیا آمده باشد، یا اگر بعد از سالها پیوند زناشویی صاحب فرزندی شوند، آن کودک را نذر یکی از مقدسین یا مقدسات می‌کنند و وی را با آن نام می‌خوانند. برای مشخص کردن این وابستگی، حلقه‌ای در گوش کودک می‌آویزند. گاهی و به همین علل، چنین فرزندان را برای روحانی شدن در نظر می‌گیرند، مع‌ذلک وقتی زمانش فرا رسد و این بچه‌ها استعداد نداشته باشند، با پرداخت وجوهاتی از این دین اخلاقی آزاد خواهند شد.^۴

وقتی کودک ذکوری به دنیا آید، رسم است که پدرش آنچه بر خود دارد، به کسی که خبر را آورده، می‌پردازد. دستار از سرش برداشته و به وی می‌گویند: «شما صاحب پسری شده‌اید». بی‌درنگ پدر برای این خبر هدایایی می‌دهد یا بیای لباسی را به مژده‌دهنده می‌پردازد، یا لباس خود را به وی هدیه می‌کند.^۵

۱. همان مأخذ.
۲. اولتاریوس، صفحه ۹۵۵.
۳. شاردن، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.
۴. اولتاریوس، صفحه ۹۶۹.
۵. شاردن، جلد ۲، صفحه ۴۲.

ختنه در ایران انجام می‌شود. تاورنیه می‌گوید، که کمی پس از تولد انجام می‌یابد تا ناراحتی و درد کمتری داشته باشد.^۱ شاردن اندیشیده که واجب نیست و فقط از طرف [حضرت] محمد [ص] توصیه شده است. به عقیده وی تا ۱۳ سالگی ختنه می‌کنند، لیکن بین ۵ و ۶ معمولتر است. کورنی لوپرون می‌گوید بین ۷ و ۸ سالگی متداول است.^۲

این عمل با سلمانیاست، که در هر زمان و هر کجا انجام می‌دهند. در خانواده‌های صاحب نام جشن و سروری ترتیب می‌دهند و یک روحانی به موعظه و دعا می‌نشیند.^۳ نامگذاری کودک هنگام ختنه است. معمولاً نام را قرعه کشی می‌کنند، زیرا می‌انگارند که اسم در سرنوشت تأثیر دارد. سه نام را در کاغذی می‌نویسند، کودکی یکی را برمی‌دارد و آن قرعه اسم نوزاد خواهد شد.^۴

شاردن این رسم را تصدیق کرده، لیکن کاملتر بیان می‌دارد: «برخی قرآن یا کتاب دعایی را می‌گشایند و اولین نامی را که ببینند روی نوزاد می‌گذارند. گاهی نام برجستگان مذهبی، اسامی مقدسین کهن یا تاریخی و بالاخره پرهیزکاران بزرگ را برمی‌گزینند. همچنین به افتخار نام پدر یا یک پسر فرزند را به اسم آنان می‌خوانند».^۵

سه چهار روز پس از تولد، یک روحانی نام نوزاد را در گوشش زمزمه می‌کند، سپس مراسمی برگزار شده، روز در شادی سپری می‌گردد.^۶

قانون محمدی ازدواج را توصیه کرده، مجرد را عیب دانسته و محکوم می‌کند. مع‌ذلک زناشویی تحمیلی نبوده و طرفین باید توافق داشته باشند.^۷

تاورنیه می‌گوید، بچه‌ها بین ۹ تا ۱۰ سال نامزد می‌شوند.^۸ لیکن تطبیق آن با تعدد زوجات و اختلاف طبقاتی اشکالاتی ایجاد می‌کند، که از آن صحبت خواهیم کرد. می‌خواهیم نخست به توصیف تشریفات و رسوم ازدواج بپردازیم.

جوانی که بخواهد ازدواج کند، نزدیکترین اقوامش را در جریان می‌گذارد. اگر تقاضایش پذیرفته شد، والدینش جیبزیه‌ای می‌دهند یا می‌پذیرند که در صورت طلاق غرامتی بپردازند. قراردادهای نزد قاضی منعقد می‌گردد، یا اگر در روستاها باشد یک روحانی نظارت خواهد داشت. تشریفات محرمانه است، در ماه رمضان و روز عاشورا یا سایر ایام سوگواری ممنوع است. عروس

۱. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۵۰.
۲. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۱۹۲.
۳. شاردن، جلد ۳، صفحه ۲۰۷.
۴. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۵۰.
۵. شاردن، جلد ۲، صفحه ۴۱ - ۴۲.
۶. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۱۹۲.
۷. شاردن، جلد ۱، صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵.
۸. تاورنیه، صفحه ۳۸۶.

و داماد به خانه‌شان می‌روند. جشن در خانه والدین برگزار می‌گردد؛ ساززن می‌آورند و به سرگرمی و تفریحات گوناگون مشغول می‌شوند. زنها در اتاقهایشان می‌رقصند، در حالی که مردان با نوای ویولون زیر پنجره‌ها پایکوبی و رقص می‌کنند. مهمانان هدایای خود را می‌دهند و می‌روند.^۱

هنگام ازدواج، شوهر به همسر مهریه داده و پول و پارچه هدیه می‌دهد. زن هم هدایایی می‌دهد. زوجین قبل از ازدواج هرگز یکدیگر را نمی‌بینند. عروس را پیاده می‌برند و به دنبالش زنها با شمعهای روشن بزرگ می‌آیند. در پیشاپیش گروه دسته ساززن در حرکت است.^۲

شاردن گفته‌های تاورنیه را با چند تذکر شنیدنی تأیید کرده است. از جمله به ما می‌گوید که مراسم عروسی ده روز طول می‌کشد، شوهر هدایایی به زن می‌دهد که با یک انگشتری برایش فرستاده می‌شود، بقیچه‌ها با یک یا چند شتر یا حیوانات دیگر حمل می‌گردد و گروهی نوازنده همراه آنهاست. بر این حیوانات بردگان یا خواجهگان می‌نشینند. شب هنگام عروس را سوار بر شتر یا اسب یا پیاده، بر حسب شرایط مشایعین می‌برند.

تمام این آداب و رسوم که مسافران ما را شگفت‌زده کرده به نظر جالب می‌رسد، لیکن ما را وادار می‌کند پرسشی را طرح کنیم که به آن پاسخ داده نشده است: آیا این جشنها برای هر ازدواجی تکرار می‌شده است؟

زیرا در گزارش شاردن طبقه‌بندیایی مشاهده می‌کنیم که به ذکر آن ناچاریم.

محمدیها به سه گونه می‌توانند ازدواج کنند: خرید، موقت یا دائم. فرزندان این زناشویها همه قانونی هستند. اولین پسر از حقوق بزرگترین برخوردار است ولو کودک بنده‌ای باشد.

ممکن است به اندازه‌ای که بتوانند غذا و خوراک بدهند به خرید کتیز مبادرت کنند.

امکان دارد هر قدر که بخواهند در مقابل زمان و مبلغ مشخص ازدواج موقت کنند. زن سیغهای پس از ترک مرد، چهل روز بعد می‌تواند زوجه دیگری شود.

در مورد همسرها - که آنها را قانونی می‌نامیم - تعدادشان به چهار محدود می‌گردد، لیکن بیشتر مردها فقط یک زن دارند. شوهر اختیاردار کامل است.^۳ زن خیلی کم از خانه بیرون می‌رود، و همیشه حجاب دارد.

اولتاریوس طبقه‌بندی شاردن را تصدیق می‌کند.^۴ لیکن انگیزه مردان را برای سیغه کردن زن

۱. این توصیفات را حقوق‌وردي نوكر ایرانی اولتاریوس به وی داده است. اولتاریوس، حقوق‌وردي را با خود به Holstein Gotrop برده است، صفحه ۸۴۸.

۲. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۸۶.

۳. شاردن، جلد ۱، صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵.

۴. اولتاریوس، صفحه ۸۵۰.

شرح داده است:

«هنگامی که شوهر باید سفر رود و با همسرش نباشد می‌تواند با پرداخت پولی موقتاً ازدواج کند. مدت قرارداد که به پایان برسد - و احتمالاً سفر هم به فرجام آمده باشد - زناشویی خودبه‌خود فسخ می‌شود».^۱

□ **طلاق** - طلاق مجاز است. ایرانیان می‌توانند با توافق همدیگر در صورت عدم تفاهم از هم جدا شوند. اگر شوهر تقاضا کند، مهر را باید بپردازد؛ اگر زن بخواهد جدا شود مهرش را نمی‌دهند.

زوجین می‌توانند تا سه بار جدا شده و مجدداً وصلت کنند. سرمایه‌داران به دشواری طلاق می‌دهند، و اشخاص صاحب نام هرگز.^۲

در صورت زنا - بدون شک زن - طلاق داده می‌شود، و موجب تنبیه و مجازات شدید است. همچنین در عقیم بودن طلاق مجاز است.^۳

زنی که طلاق داده شده، قبل از چهل روز نمی‌تواند به ازدواج دیگری درآید، چون ممکن است باردار باشد. اگر آستان بود، نگهداری زن تا زمان زایمان به عهده شوهر است. این فرزند از اموال پدر مانند بقیه فرزندان ارث می‌برد. این قانون شامل شاهدگان نیز می‌شود.^۴

ملاحظه کردیم که فرزند غیرقانونی وجود ندارد و نخستین فرزند ذکور از مزایای بچه بزرگتر بهره‌مند است و ارتباطی به وضع و شرایط مادر ندارد.

پسر بزرگتر $\frac{۲}{۳}$ از مال پدر را ارث می‌برد و $\frac{۱}{۳}$ مانده به بچه‌های دیگر. دختر نصف پسر سهم می‌برد.

ایرانیها حق دارند از مال خود به هر کس که بخواهند بدهند، لیکن باید وصیتنامه‌ای چهل روز قبل از فوت تنظیم شده باشد.^۵

دربارهٔ وام پدر در گذشته از فرزندان صغیر نمی‌توان چیزی گرفت. قیم توانایی زیادی دارد. پسر بزرگتر قیم برادر و خواهرهای کوچکتر است. اموال اشخاص بدون وارث به دولت تعلق می‌گیرد.

□ **تشیع جنازه** - هنگامی که فردی در حال نزع است، خانواده در بام آتشی می‌افروزند تا

۱. همان مأخذ، صفحه ۸۵۰.

۲. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۹۴.

۳. کورنی لویرون، جلد ۴، صفحه ۱۹۲.

۴. اولتاریوس.

۵. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۹۴.

همسایگان را آگاه کرده، از آنها خواهش کنند برای وی دعا بخوانند.^۱ «روحانی» از بیمار می‌خواهد از گناهانش توبه کرده، آیاتی از کلام‌الله می‌خواند.^۲

از این لحظه و بلافاصله پس از مرگ، عزاداریهای دلخراش آغاز می‌گردد. «موی از سر می‌کنند، جامه می‌درند، برسینه می‌کوبند، فریاد می‌کشند، مانند آن است که شتاب دارند بیمار زودتر برود. با دیدن این هیاهو و جنجال، شما قضاوت می‌کنید که تأثر و عشق به درگذشته موجب زیاده‌رویها در ندهد و زاری هولناک شده است؛ اصلاً چنین نیست، زیرا، هنوز جسد آنجاست که ناگاه می‌بینید چهره‌ها آرام شده و همه آماده خندیدن گشته‌اند، مثل آن است که برای گریستن و خندیدن حاضر بوده‌اند. نزد قاضی می‌فرستند تا خبر دهند فلانی مرد.»^۳ «قاضی است که اجازه خاکسپاری را می‌دهد.»^۴

خاک سپردن سه ساعت پس از مرگ است. جسد با آب کافوردار در منزل شسته می‌شود یا در اتاقی که در شهر برای این کار در نظر گرفته شده است. جسد را در تابوت گذاشته تا کنار گور می‌برند. پس از قرائت چند آیه قرآن جسد را بدون تابوت در خاک می‌گذارند. سمت راست بر زمین است، سرش را به سمت غرب خم می‌کنند. روحانی کمی خاک روی دستش می‌ریزد، قطعه‌ای از قرآن می‌خواند، هفت گام به عقب رفته، بازگشته، قطعه‌ای دیگر قرائت می‌کند و کلاً می‌رود. سه روز پس از تدفین، خانواده میمانی می‌دهد و اگر ثروتمند باشد، چهل روز پس از درگذشت خیرات به فقرا خواهند داد.^۵

به مشاهدات اولتاریوس می‌توانستیم توصیفات پدر رافائل دومان را بیفزاییم، لیکن برای ما جالب نیست، زیرا مراسم را با خلوص نیت ندیده و در پی بیانه‌جویی بوده است.

مع‌ذلک مراسم تدفین اشخاص، برتر از مردم کوچه و بازار مانند شمشیرزان مشهور را ذکر می‌کنیم: «چندین اسب را زین می‌کنند، روی یکی کمان و در دیگری تیرها، روی این شمشیر و روی آن سپر، روی دیگری زره و همچنین نشانها و غیره را می‌گذارند»^۶.

شاردن اطلاعات جالبی از خاکسپاری شاهان به ما می‌دهد:

«ایرانیان دقت زیادی به‌عمل می‌آورند تا تدفین شاهانشان کاملاً مخفیانه باشد. هنگامی که یک پادشاه ایران می‌میرد، گاهی تا دوازده تابوت فراهم می‌کنند، و در

۱. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۳۸۹ - ۳۹۰. ۲. شاردن، جلد ۲، صفحه ۳۸۶.

۳. پدر رافائل دومان، صفحه ۸۹. ۴. تاورنیه، همان مأخذ.

۵. اولتاریوس، صفحات ۹۷۵ تا ۹۷۷. ۶. پدر رافائل دومان، صفحه ۸۹.

تابوتهای دیگر «مانکنهایی» به یک اندازه و وزن پادشاه می‌گذارند و با لباسی همانند آنها را می‌پوشانند. خواجه‌های وابسته به سراً کاملاً مخفیانه کار را به انجام می‌رسانند. سپس تابوتها را کنار هم در اتاقی می‌گذارند. وارث تاج آنها را بدون تأخیر به معروفترین عبادتگاه ایران می‌برد.^۱

بدبختانه، علت این رسم را نگفته است. آیا برای سردرگم کردن آنانی است که احتمالاً بخواهند بی‌حرمتی بکنند؟ در واقع این عقیده پدر رافائل دومان است:

«اینجا، وقتی شاهی می‌میرد، تابوتهای چندی به مکانهای مختلفی می‌برند، مانند آن است که کالبد در آنهاست، در حالی که در هیچ کدام نیست. این کار برای پنهان کردن تدفین است، زیرا اینجا مرگ پایان نفرت نیست، و باز روی جسد ادامه می‌یابد، و اگر موقعیتش به‌دست آید، با وی هزار بی‌احترامی می‌کنند...»

بزرگانی که جسدشان را به مکه یا به کربلا یا به مشهد می‌برند، اینجا به‌صورت امانت در خاک می‌سپارند، نه برای آنکه آنجا بماند، بلکه در انتظار روزی هستند که موقعیت حمل آن پیش آید. در اینجا اعتقاد بر این است که کالبد مزبور نمی‌تواند پوسیده و متلاشی شود و در انتظار آخرین مکانش باقی می‌ماند»^۲.

مسافران ما یا بهتر بگوییم چند نفر بین ایشان شرحیای مفصلی درباره ایام سوگواری و جشنهای مذهبی مسلمانان نگاشته‌اند. این گزارشها اغلب فوق‌العاده خواندنی و جذاب است. برایمان میسر نیست که همه آنها را به قلم کشیم، زیرا ناچار به تکرارگوییهای بی‌حاصل خواهیم شد. لذا بهتر است جالبترین آنها را خلاصه کرده یا به ذکر اهم آنها اکتفا کنیم.

می‌اندیشیم که جا دارد نخست قطعه‌ای از نوشته‌های شاردن را بیاوریم:

«لیکن باید دانست که تقریباً برای هیچ یک از اعیاد و سوگواریها تعطیلی وجود ندارد و کار نکردن در این روزها دستور داده نشده است، و همه علمای دینی تعلیم می‌دهند که کار کردن در این ایام عیبی ندارد، لیکن چون مردم تمایل به استراحت دارند، در این روزها تن به کار نمی‌دهند»^۳.

شاردن که به روزهای سوگواری و جشن بسیار توجه داشته، سه روز را نام می‌برد:

قربانی ابراهیم [ع] (عید قربان)

۱. شاردن، جلد ۳، صفحه ۱۱۷.

۲. پدر رافائل دومان، صفحه ۹۳.

۳. شاردن، جلد ۲، صفحه ۴۴۸.